

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجَّلْ فَرَجَهُمْ

اخلاق اسلامی (۱)

رشته علوم و معارف اسلامی

پایه دهم

دوره دوم متوسطه



www.Daneshchi.iR





وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

اخلاق اسلامی(۱) – پایه دهم دوره دوم متوسطه – ۱۱۰۲۳۵
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر تالیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
 محمود متولی آرانی، محمدمهدی اعتصامی، حمیدرضا تمنی، سیدسعید سیدحسینی،
فضل الله خالقیان و محمد مهدی حاجیان (اعضای شورای برنامه‌ریزی)
سیدمحمد دلبری، علی ناسخیان (اعضای گروه تألیف)
اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) – جواد صفری (مدیر هنری، طراح گرافیک و
طراح جلد) – احسان رضوانی (صفحه آرا) – فاطمه باقری مهر، نوشین معصوم دوست، شهلا
دالایی، کبری احبابی، ناهید یام باشی و حمید ثابت کلاچاهی (امور آماده‌سازی)
تهران: خیابان ایرانشهر شمالی – ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید
موسوی) تلفن: ۸۸۸۳۱۶۷۹، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶ کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹
وبگاه: www.irtextbook.ir و www.chap.sch.ir

ناشر: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران تهران: کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص
کرج – خیابان ۶۱ (داروخشن) تلفن: ۰۲۶۶۸۵۱۶۱-۵، دورنگار: ۰۲۶۶۸۵۱۶۰

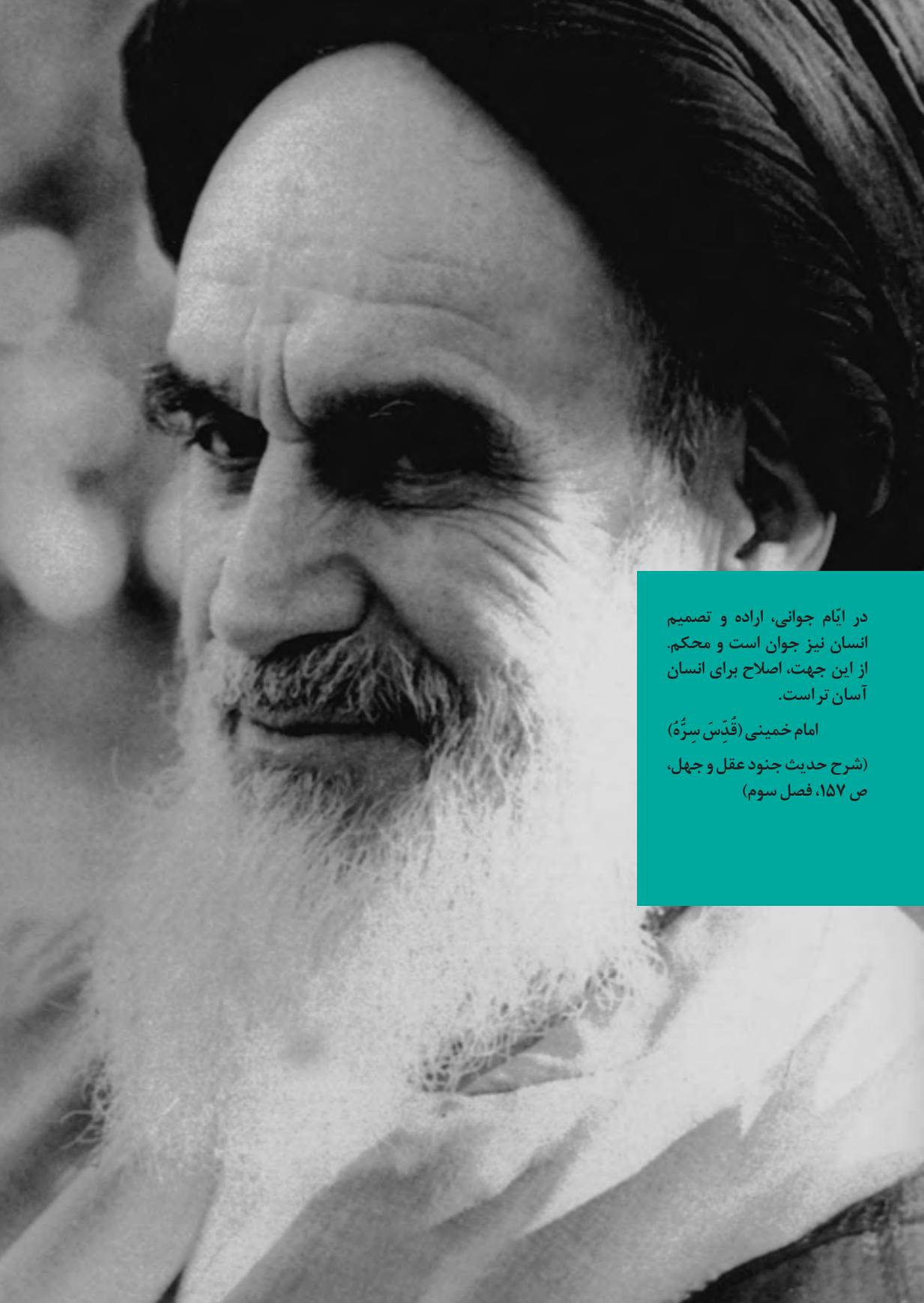
صندوق پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹

چاپخانه: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»

سال انتشار و نوبت چاپ: چاپ ششم ۱۴۰۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۵۲۶۶۷-۵

ISBN: 978-964-05-2667-5



در ایام جوانی، اراده و تصمیم
انسان نیز جوان است و محکم.
از این جهت، اصلاح برای انسان
آسان تراست.

امام خمینی (قُلِّسَ سِرَّهُ)

(شرح حدیث جنود عقل و جهل،
ص ۱۵۷، فصل سوم)

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

محتوای این کتاب تا پایان سال تحصیلی ۱۴۰۲ - ۱۴۰۱ تغییر نخواهد کرد.

فهرست مطالب

۸	چیستی اخلاق	درس اول :
۱۳	کمال ما	درس دوم :
۲۰	هدایت الهی در مسیر کمال	درس سوم :
۲۷	هادیان واقعی ، هادیان پنداری	درس چهارم :
۳۵	تفکر، روشنابخش مسیر	درس پنجم :
۴۶	آهنگ سفر	درس ششم :
۵۶	محبت به خدا	درس هفتم :
۶۵	راز اعتماد	درس هشتم :
۷۲	تکبز	درس نهم :

سخنی با انسامومن

ضمن عرض سلام، ورودتان به دوره دوم متوسطه را خیر مقدم و انتخاب ارزشمند و مهم تان که فراگیری آموزه های قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام است را تبریک می گوییم.

خداووند متعال در قرآن کریم، پیامبر مکرم اسلام علیه السلام را به سبب اخلاق نیکو می ستاید (قلم، ۴) و همچنین موقفیت ایشان در تبلیغ و هدایت مردم را همین حُسن خلق بیان می دارد (آل عمران، ۱۵۹).

بدون شک، تبلیغ دین و علاقمند نمودن مردم جهان به مذهب تشیع نیز محتاج همین خلق نیکو در روابط یک مسلمان با خود، خانواده و جامعه و ... است.

بنابراین، توجه به این نکته برای دانش آموزان رشته علوم و معارف اسلامی که هر یک انساء الله در آینده به شکل های گوناگون از دعوت کنندگان به دین بین اسلام هستند، بسیار ضروری است.

کتاب حاضر نیز با در نظر گرفتن ابعاد گوناگون انسان (فردي - خانوادگي - اجتماعي) به معرفی اخلاق به عنوان یک علم و همچنین بیان جلوه های آن در سیره معصومین علیهم السلام و بزرگان دین پرداخته است.

اما آنچه در راه نهادينه کردن صفات پسندیده و دور کردن ویژگی های ناشایست در وجود انسان ضروری است، رعایت دو اصل «اختصار» و

«استمرار» است. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «قليلٌ مَدْوُمٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كثيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ»؛ یعنی کار اندکی که بر آن مداومت شود از کار بسیاری که موجب خستگی و ملامت می‌شود بهتر است.

بنابراین، خواهشمند است مطالب این کتاب را به دور از روش‌های ناکارآمد همچون «حفظ کردن» و «خواندن برای امتحان» و ... دنبال نماید تا شیرینی آن و تأثیرگذاری معارف اهل بیت علیهم السلام را نیز در خود احساس نماید و تا پایان آن در کسب سایر فضائل، کوشایید.

موفق و سربلند باشید

چیستی اخلاق



خداآوند متعال در سوره مبارکه قلم، پیغمبرش را این‌گونه می‌ستاید :

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ.^۱

«وَتَوَاعِيٰ پَیامبر، دارای اخلاق بزرگی هستی..»

و در روایتی از آن حضرت می‌خوانیم :

«عَلَيْكُمْ إِيمَانُ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِعَنْتَنِي بِهَا.»^۲

«بر شما باد اخلاق ستوده، چرا که خدای بزرگ مرآ بدان مبعوث فرموده است.»

محور آیه و روایت بالا «اخلاق» است.

شما از «اخلاق» و «خلق نیکو» چه برداشتی دارید؟

آیا با معنای «خلق» آشناید؟

چه انسانی را «انسان اخلاقی» می‌دانید؟

۱. سوره قلم، ۴

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۳

خلق و خلق

خلق و خلق از یک ریشه‌اند اما معنای متفاوتی دارند. خلق انسان که طبیعت اوست، شامل غرائز (شهوت، غضب و...)، احساسات (کنجکاوی، محبت و...)، تمایلات (حق‌طلبی، عدالت‌خواهی و...) و استعدادهای انسان مانند اندیشه‌ورزی است. اختیار در به دست آوردن آنها هیچ‌گونه دخالتی ندارد، و میان تمام انسان‌ها مشترک است یعنی جزء ذات انسان‌هast. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَصَوَرَكُمْ فَأَحَسَنَ صُورَكُمْ»^۱

اما خلق انسان صفاتی است که با عمل و اختیار انسان به تدریج برای او ایجاد می‌شود و تغییرپذیر است. اگر از استعدادهای خدادادی خوب بهره‌برداری کند صاحب صفات شایسته و اخلاق پسندیده می‌گردد و اگر از این استعدادهای خدادادی خوب بهره‌برداری نشود، دارای صفات اکتسابی ناپسند شده و رذیلت‌های اخلاقی در او ملکه خواهد شد.

معنای اخلاق

انسان در کارهایی که با اراده و اختیار خود انجام می‌دهد، غالباً محتاج به تدبیر و تفکر است؛ یعنی هر کاری که بخواهد انجام دهد، ابتدا خود آن کار و سپس منافع و ضررها را که در آن وجود دارد را تصویر کرده و پس از تصدیق به منافع و فایده‌های آن، اقدام به آن کار می‌کند.

در بعضی از کارها، انسان در اثر تکرار زیاد آن کار، به طور خودکار عمل می‌کند؛ مانند شخص بخشندۀ به هنگام کمک به نیازمندان و یا فرد شجاع در رفتن به میدان نبرد و حمله به دشمن؛ چرا که این اعمال در اثر تکرار در وجودشان رسوخ کرده و به صورت ملکه در آنها شکل گرفته است. این ملکه راسخه در نفس را خلق می‌گویند.

اخلاق، جمع خلق است. بنابراین، اخلاق عبارت است از ملکات نفسانی که به سبب آن، کارها به آسانی و صرف زمان اندک از انسان صادر می‌شود. البته این به معنای نیاز نداشتن به تفکر نیست. در هر عمل اختیاری انسان، حتماً تفکر هست. اما در این اعمال، تفکر، بسیار

۱. سوره تغابن، ۳

سهول و سریع انجام می‌گیرد. در حقیقت، در این موقعیت‌ها اشتیاقی برای انجام رذیلت وجود ندارد تا انسان در هنگام تفکر به دو سمت کشیده شود، بلکه به راحتی در فکر و اندیشه خود، این قبیل اعمال را برمی‌گزیند و اراده می‌کند و انجام می‌دهد. اگر یک فضیلت اخلاقی در انسان به صورت ملکه درآید عمل مربوط به آن به آسانی و راحتی مورد توجه نفس قرار می‌گیرد و آن را اراده می‌کند.



انسان اخلاقی

در بینش الهی، کسانی را انسان اخلاقی و صاحب حُسن خلق می‌دانند که مُتَّخلق به اخلاق الهی و مؤدب به آداب دینی بوده و در همه موضوعات و مسائل، پایبند به دستورات دین و عامل به آنها باشند. اگر خلق و خوی پیامبر گرامی اسلام ﷺ را تحلیل و بررسی کنیم، جز قرآن و دستورات آن، چیز دیگری مشاهده نکرده و وجود شریف‌ش را قرآن مجسم خواهیم یافت. حُسن خلق منحصر در خوش‌زبانی و خوش‌رفتاری با مردم نیست. گرچه آنها نیز بخشی از اخلاق بوده و حائز اهمیت است. از این‌روست که در روایات معصومین ؑ، حسن خلق را به اوصاف متعددی از قبیل صبر، سخاوت، تواضع، حلم و بردباری، رفتار ملايم با مردم، پرهیزکاری و پاکدامنی، دوری از گناه، طلب روزی حلال و توسعه در زندگی خانوادگی،

رفتار خوب، کلام طیب و برخورد با بندگان خدا با چهره گشاده و امثال اینها تعریف کرده‌اند.^۱

بنابراین معیار و ملاک اخلاق نیک و حسن خلق، تنها برخورد خوب و خوش‌اخلاقی نیست. بلکه هر عمل یا صفتی که باعث کمال انسان شود در دایرۀ عمل و صفت اخلاقی قرار می‌گیرد و صاحب آن را دارای حُسن خلق می‌دانیم و البته بپروردگاری که انسان را آفریده و بر زوایای پنهان و آشکار وجود او از همه آگاهتر است، بهتر از هر کسی می‌تواند افعال و صفاتی را که موجب کمال بشر از حیث فردی و اجتماعی می‌شود، تعیین کند؛ چنان که قرآن می‌فرماید :

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَمْ مَا تُوَسِّعُ بِهِ نَفْسُهُ»
«ما انسان را آفریدیم و از آنچه نفسش به آن وسوسه می‌کند، آگاهیم.»

علم اخلاق چیست؟

علم اخلاق عبارت است از علم چگونه زیستن. این چگونگی، هم رفتار انسان را شامل می‌شود و هم ملکات و کیفیات نفسانی را؛ یعنی علم به اینکه انسان در دو بعد فردی و اجتماعی چگونه باید رفتار کند و بدین صورت به سعادت و کمال نهایی خود برسد.

موضوع علم اخلاق

«رفتارهای اختیاری انسان و ملکات و روحیات او» و به عبارت دیگر اعمال و صفات نیک و بد، به لحاظ قابل اکتساب بودن و قابل اجتناب بودن موضوع علم اخلاق است. علم اخلاق به خاطر ارزشمندی موضوع آن در رتبه دوم پس از علم توحید قرار دارد. موضوع این علم، انسان‌جویای کمال است، یعنی انسانی که مقصد خود را طی منازل کمال و دستیابی به کمال نهایی که همان ملاقات خدا است (لقاء الله) قرار داده است، چنین انسانی اشرف مخلوقات و برترین موجودات است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید :

۱. حبیب‌الله طاهری، درس‌هایی از اخلاق اسلامی، ص ۱۷ و ۱۸
۲. سوره ق، ۱۶

«وَلَقَدْ كَرَّمَنَا بَنِي آدَمَ وَخَلَقْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيَّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ خَلْقِنَا تَفْضِيلًا»

«وَبِهِ رَاسْتَىٰ مَا فَرَزَنَدَانَ آدَمَ رَاكِرَامِي دَاشْتَىٰمْ وَآنَهَا رَا دَرَخْسَكِي وَدَرِيَا سَيِّرَ دَادِيَمْ وَازْ نَعْمَتَهَايِي پَاكِيزَهِ رَوْزَىٰ بَخْشِيدِيَمْ وَآنَهَا رَا بَرَبِّيَارِي ازْ مَخْلُوقَاتِ خَوْدِ، بَرَتَرِي دَادِيَمْ، بَرَتَرِي كَامِلِ».

انسان سرشتی پاک و الهی دارد. خداوند انسان را بر فطرت و سرشت نیکو و متعالی آفریده است. لطف و محبت پیکران خداوندی نصب انسان شده، تا بدان جا که او را خلیفه و جانشین خویش در روی زمین قرار داده و او را از موهبت گران‌بهترین چیز، یعنی عقل بهره‌مند ساخته است.

اخلاق با آموزش نیکو زیستن، فطرت الهی را شکوفا می‌کند تا به کمال واقعی اش راه یابد.

پرسش و پاسخ

- ۱- قرآن حضرت رسول ﷺ را به اخلاق عظیم می‌ستاید. «اخلاق نیکو» چه نقشی در هدایتگری پیامبر ﷺ از چنین اخلاقی برخوردار نبود چه می‌شد؟
- ۲- آیا علم اخلاق شامل عرصه‌هایی نظری سیاست، کشورداری، تحقیق و نگارش کتاب هم می‌شود؟ آیا روزنامه‌نگارها، یا متخصصین شیکه‌های مجازی نیز به علم اخلاق نیاز دارند؟ آیا جایی در زندگی هست که مرتبط با علم اخلاق نباشد؟ توضیح دهید.

کمال ما



انسان کمالات و زیبایی‌ها را دوست دارد کمالاتی مانند شجاعت، قدرت، ثروت، علم و ادب. به هر میزان که به آنها دست می‌یابد، احساس شادی و نشاط و لذت می‌کند؛ مثلاً یک دانشمند از کشف یک حقیقت علمی لذت می‌برد و

اما انسان‌ها در شناخت کمال و مصدق آن و اینکه چه چیزی کمال است، اختلاف دارند و هر کسی برای خود چیزی را کمال پنداشته و در طلب آن می‌کوشد. برخی پست و مقام ظاهری را برای خود کمال می‌دانند و تمام توانشان را صرف به دست آوردن آن می‌نمایند. برخی تمام همتشان، کسب مال و ثروت است و آن را کمال می‌دانند. حتی برخی شرف و کمال خود را در کثرت فرزندان و قبیله خود دانسته‌اند و گروهی، کمال انسان را در قدرت و سیطره و نفوذ بر دیگران خلاصه کرده‌اند.

در درس پیش دانستیم هدف سلوک اخلاقی، رساندن انسان به کمال نهایی است. به راستی کمال نهایی انسان چیست؟

ضرورت تناسب کمال انسان با ویژگی‌هایش

همه انسان‌ها، طالب کمال‌اند. حس کمال‌خواهی و حتی حس برتر بودن از دیگران در خوبی‌ها از خواسته‌های مشترک انسان‌هاست. از سوی دیگر، انسان‌ها همه خوبی‌های موجودات دیگر و حتی بالاتر از آن را طلب می‌کنند. آنها طالب تمام خوبی‌ها و زیبایی‌ها هستند، نه برخی از آنها.

ویژگی بارز دیگر آدمی بی‌نهایت طلبی است. استعداد انسان در علم، شجاعت، محبت، کرامت و بسیاری از خوبی‌های دیگر پایان ندارد و ظرف وجود او در کسب این امور نه تنها سیراب نمی‌شود بلکه عطش او در دستیابی به خواسته‌هایش افزون می‌گردد و به دنبال چیزی است که هرگز پایان نیابد و تمام نشود. انسان، بی‌نهایت هر چیز را می‌خواهد. این در حالی است که حیوانات و گیاهان وقتی به سرحدی از رشد و کمال می‌رسند، متوقف می‌شوند، انگار پایان یافته و دیگر آرزویی ندارند.

یکی دیگر از ویژگی‌های انسان آن است که نهال وجود او در مسیر رسیدن به کمال، به دست خودش رشد می‌کند و به همین جهت، مسئول سرنوشت خویش است. اما گیاهان به طور طبیعی و حیوانات به نحو غریزی استعدادهای خود را شکوفا می‌کنند.

همچنین وقتی در کمالاتی که انسان‌ها برای خود انتخاب نموده‌اند تأمل می‌کنیم، درمی‌یابیم



برخی زودگذر و محدودند، برخی نامحدود و جاودانه‌اند، برخی سطحی و ظاهری‌اند، برخی عمیق و درونی و برخی بالرزش‌ترند و برخی کم‌ارزش‌تر.

با توجه به آنچه گذشت می‌توان پرسید که به راستی، کدام کمال می‌تواند پاسخگوی حقیقت بینهاست طلب و تنوع طلب انسان باشد؟ و می‌تواند لذت و نشاط را در وجود انسان شعله‌ور سازد؟ در حالی که جاودانه، نامحدود، عمیق و ارزشمند باشد.

اگر روح انسان خوبی‌ها را به صورت بی‌پایان می‌خواهد، به راستی رسیدن به کدام کمال می‌تواند روح پایان‌ناپذیر او را سیراب کند؟

برترین کمال

با تأمل در درون خود درمی‌باییم که همواره در جست‌وجوی سرچشمۀ خوبی‌ها و زیبایی‌هاییم و تا به آن نرسیم آرام و قرار نمی‌گیریم. خداوند مبدأ و سرچشمۀ همه خوبی‌های است.

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِلْأَسْمَاءِ الْحُسْنَىٰ»

خوبی‌های او پایان‌ناپذیر و جاودانه است.

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْقُدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقِٰ»

هر خوبی در این جهان و در آن جهان از اوست. بنابراین، شایسته است که تنها تقرب و تردیکی به خدای بزرگ، کمال و مقصد نهایی انسان باشد.

ای دوست شکر بهتر یا آن که شکر سازد؟ خوبی قمر بهتر یا آن که قمر سازد؟

ای باعث تویی خوش‌تر یا گلشن و گل در تو؟ یا آن که بر آرد گل، صد نرگس تر سازد؟

ای عقل توبه باشی در دانش و در بینش یا آن که به هر لحظه صد عقل و نظر سازد؟

(دیوان شمس مولوی)

۱. سوره طه، ۸

۲. سوره نحل، ۹۶

«من کان يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا
فَمِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ»
«هر کس نعمت و پاداش دنیا را می خواهد
بداند که نعمت و پاداش دنیا و آخرت، هر دو ترد خداست.»
از این روست که همه انبیاء و اولیاء الهی ﷺ «قرب به خدا» را هدف خود برمی گزینند و تنها وسیله نجات از عذاب الهی و رسیدن به سعادت ابدی می دانستند و مردم را بدان دعوت می کردند.

قرب به خدا، تنها کمالی است که در مراحل مختلف زندگی دنیوی و اخروی همراه انسان بوده و در همه جا باعث جاه و جلال و آبرومندی است و ابداً زوال نمی پذیرد زیرا کمال مطلق، عزت و شرف مطلق، برای خداست. هر کس کمالی و عزتی می خواهد باید به سوی او رفته و در برتو رحمتش به کمالی برسد.

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»
امیر المؤمنان نیز در دعای کمیل از خدا می خواهد که او را از کسانی قرار دهد که به قرب او مشتاق بوده و به او همانند بندگان مخلص او تزدیک شده باشد.

فعالیت :

قرآن کریم در سوره منافقون عزت و شرف را برای خدا و رسول و مؤمنین دانسته است :
«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكُنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»
وجه جمع این آیه با آیه ۱۰ سوره فاطر، چیست؟

۱. سوره نساء، ۱۳۴

۲. سوره فاطر، ۱۰

۳. سوره منافقون، ۸

نکته:

در برخی روایات، امور دیگری مثل تففه در دین، صبر در مصائب، زندگی خدا پسندانه^۱، عقل^۲، مخالفت با هوای نفس^۳، تقوا^۴ و ...، کمال انسان معرفی شده است. چه نسبتی میان این کمالات و «قرب» وجود دارد؟

این امور، کمال نهایی نیستند بلکه کمال متوسط اند که انسان به وسیله آنها، رضای الهی را جلب می‌کند و یکی پس از دیگری نزدبان ترقی را طی می‌نماید و به سیر صعودی ادامه می‌دهد. از منزلی به منزل بالاتر و برتر رسیده تا به سر منزل نهایی خویش که همان قرب به خداست، برسد؛ مثلاً آنجا که تقوا به عنوان کمال انسان معرفی شده در قرآن کریم به عنوان زاد و توشه به حساب آمده است که اگر کسی خرجی سفر را تقوا قرار دهد یقیناً به مقصد می‌رسد. زاد و توشه سفر، مقصد و کمال نهایی یک انسان نیست، بلکه کمال او رسیدن به مقصد و وصال یار است.

لذا ما به همه این امور به عنوان کمال متوسط و منازل بین راه می‌نگریم که البته شرط رسیدن به کمال نهایی است.

چیستی قرب الهی و چگونگی رسیدن به آن

نزدیکی و تقرب به خداوند، تزدیکی مکانی و ظاهری نیست. چه بسا دو نفر در یک مکان در کنار هم باشند ولی هیچ تزدیکی به هم احساس نکنند. تزدیکی به خدا، یک تزدیکی حقیقی است، همان‌طور که دوری از او هم بدترین نوع دوری است. خدا سرچشمۀ زیبایی‌ها و خوبی‌هast و انسان‌ها به میزانی که زیبایی‌ها و خوبی‌ها را کسب کنند، تجلی بخش صفات زیبایی او شده‌اند و به او تقرب یافته‌اند.

۱. قال البارق علیه السلام : الكمال كلَّ الْكَمَالِ التَّفْقُهُ فِي الدِّينِ وَ الصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ وَ تَقْدِيرُ الْمُعِيشَةِ (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۲)

۲. كمال الرجل عقله و قيمته فضلاته (ميزان الحكم، ج ۸، ص ۴۵۶)

۳. الكامل من غالب هواه بعقله (ميزان الحكم، ج ۸، ص ۴۵۷)

۴. قال رسول الله ﷺ فی جواب السائل فی الکمال : تقوی الله عزوجل احسن الخلق (بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۹۰)

این قرب مخصوص ایمان و عمل صالح و به تعبیر دیگر ثمرة عبودیت و بندگی است.
خداآوند در قرآن کریم می‌فرماید :

«وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنََّ وَ الْإِنْسََ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ^۱»
«جن و انسان را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.»

ظاهر عبادت، انجام پاره‌ای از اعمال توسط اندام بدن (مانند رکوع، سجده، طواف و ...) است، اما بندگی فقط انجام برخی اعمال عبادی نیست. نماز، روزه و ... مصادق‌هایی از عبادت‌اند و عبادات بالارزشی نیز هستند، اما براساس تعالیم دین اسلام، هر حرکت و عملی که برای کسب رضایت خداوند و براساس معیارهای دینی صورت گیرد، بندگی و عبادت است. بندگی به این معناست که انسان خدا را رب و مالک و تدبیرگر کارهای خود بگیرد و غیر او را کنار بگذارد؛ خواه این غیر، هوای نفس باشد و یا هوای خلق.

هر قدر توجه انسان به خدا عمیق‌تر و پایدارتر باشد و به هر میزان که انسان احساس حضور در محضر خدا داشته باشد قرب به خدا افزون‌تر می‌گردد از این رو در نماز، که برترین توجه و ذکر نسبت به خداست بیشترین قرب ایجاد می‌گردد و در افعال نماز، سجده به سبب اینکه بلندترین قله خشوع و اخلاص را به نمایش می‌گذارد بالاترین میزان قرب را فراهم می‌کند.

پیامبر ﷺ در این مورد می‌فرماید :

«أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ»^۲
«هنگامی که بنده در سجده است بیشتر از همیشه به خدا نزدیک است.»

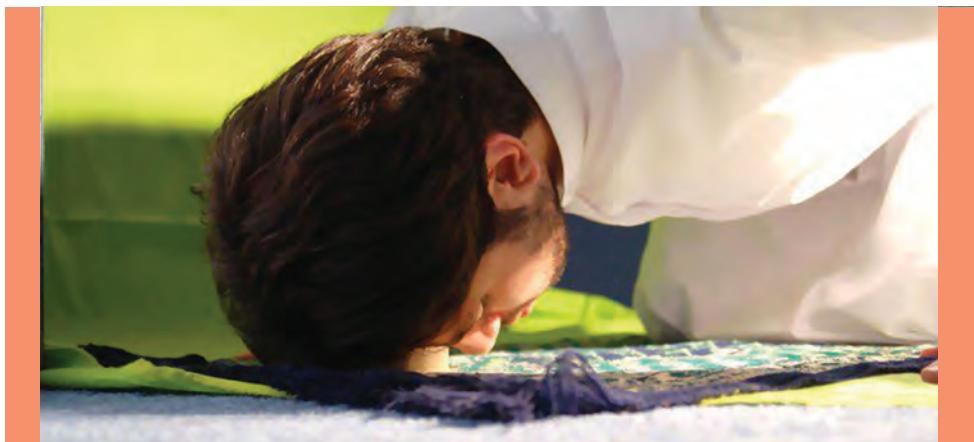
لذا در قرآن کریم می‌فرماید :

«سجده کن و نزدیکی جوی.»^۳

۱. سوره ذاريات، ۵۶

۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۲۴، حدیث ۱۱

۳. سوره علق، ۱۹



پرسش و پاسخ

۱ آیا کسی رامی‌شناسید که نخواهد از آنچه که هست و وضعی که دارد بالاتر رود؟ آیا زندگی چنین فردی را می‌پسندید؟ این اخلاق چه تفاوتی با قاععت که صفتی پسندیده است دارد؟

۲ مخالفت با شیطان و هوای نفس موجب می‌شود تا انسان در مسیر الهی باقی مانده و از همه دستورات الهی اطاعت کند. آیا مخالفت با شیطان هدف نهایی نیست؟ چرا؟

هدایت الهی در مسیر کمال



ما همواره در تلاش برای رسیدن به کمال نهایی خود هستیم. برای رسیدن به این هدف نیازمند وجود برنامه‌ای هستیم که با ترسیم تصویری روشن از انسان، مبدأ و مقصدش و زاد و توشهایی که برای رسیدن به کمال نهایی لازم است رسیدن ما را به سعادت تضمین کند.

این برنامه در چه صورتی برنامه مناسبی خواهد بود؟
و آیا ما می‌توانیم با تکیه بر عقل و اندیشه خود یا علم و دانش بشری و بدون یاری گرفتن از تعالیم آسمانی، این برنامه تربیتی را طراحی کنیم؟

نیاز به هدایت الهی

هرگونه برنامه‌ای که بخواهد سعادت انسان را تضمین نماید باید دو ویژگی اساسی داشته باشد: اول آنکه برنامه اخلاقی زمانی قابل اعتناست که همه ابعاد حیات انسان؛ بعد جسمی و روحی، بعد فردی و اجتماعی، بعد دنیوی و اخروی او را که در ارتباطی کامل و تنگاتنگ با هم هستند، دربرگیرد.

دوم آنکه، این برنامه اخلاقی، مبتنی بر علم و آگاهی کاملاً درست و قابل اعتماد باشد. هر برنامه‌ای که این ویژگی را نداشته باشد، نیازمند تجربه و آزمون است تا کارایی آن تعیین شود. اما عمر آدمی محدود است و برای چنین تجربه‌ای کافی نمی‌باشد، بهخصوص که راههای پیشنهادی هم بسیار زیاد و گوناگون است.

اگر انسانی بخواهد خودش به تنها‌ی به طراحی این برنامه اخلاقی بپردازد، باید سال‌های متتمادی از عمر خود را صرف تحقیق و مطالعه کند و باز هم به پاسخ نمی‌رسد. حتی اگر هم برسد، بخش عمده عمر خود را گذرانده و تازه باید حرکت را آغاز کند. به این ترتیب بیشتر عمر خود را تلف کرده است.

جوانی صرف ره کردم که یابم زندگانی را نجستم زندگانی و گم کردم جوانی را برای طراحی برنامه هدایت و تربیت باید شناخت دقیق و آگاهی کامل از تمامی استعدادها و نیروها و زوایای وجودی انسان داشته باشیم، زیرا تمامی اقدامات تربیتی موکول به شناختی دقیق و کامل از انسان است. این در حالی است که مجھوں ترین حقایق برای آدمی، خود او و استعدادهای نهفته درونش است. با همه پیشرفت‌های عظیمی که در علم و صنعت نصبیب بشر شده و با همه کشفیات شگفت‌آوری که در دنیای جمادات، نباتات و جانداران صورت گرفته هنوز انسان به عنوان یک موجود ناشناخته باقی مانده است.

بشر توانسته درباره اتم و فضای کیهان از نظر علمی به نتیجه‌ای نسبتاً یکسان برسد، فی‌المثل در یک مرکز معتبر علمی در شرق همان‌گونه در این مسائل اظهارنظر می‌شود که در مرکز تحقیقاتی در غرب دنیا می‌شود، اما بشر هنوز در مسئله سعادت و راهی که باید برای خوبی کامل خود در پیش گیرد به توافق نرسیده است. دانشمندان و فلاسفه در دوهزار سال قبل به همان میزان در این زمینه اختلاف‌نظر داشته‌اند که امروز هم دارند. این

نشانه آن است که انسان و استعدادهای نهفته در درون او هنوز شناخته نشده و او همچنان مجهول باقی مانده است و عقل به تنها بی توان درک انسان با همه نیازمندی‌هایش را ندارد و از آن طرف طرح و تنظیم برنامه سعادت و کمال انسان پس از آن است که تمام استعدادها و ظرفیت‌ها و کمالات شناخته شود. سعادت، نیز چیزی جز شکوفا شدن همه استعدادها و به فعلیت رسیدن همه قوهای نیست.

شناخت کامل ابعاد انسان و کمالات وجودی او از عهده عقل و دانش بشری به تنها بی خارج است و در اختیار خداوند است. مانند یک برنامه‌نویس که تمامی جزئیات ساخت افزاری و نرم افزاری را می‌داند و آنها را طراحی و تولید کرده است و تنها اوست که می‌تواند برای یک رایانه برنامه‌نویسی کند. تنها خداوند است که می‌تواند برنامه کامل تربیت انسان را طراحی و ارائه کند. برنامه‌ای که از هرگونه خطایی مبرا باشد و همه ابعاد وجود انسان را نیز دربرگیرد زیرا تنها اوست که بر تمام استعدادها و ظرفیت‌های انسان و روابط او با سایر موجودات احاطه دارد.

آیا می‌توان پذیرفت خدایی که در رفع نیازمندی‌های مادی و جسمانی انسان حتی از امور جزئی از قبیل مژگان بر پلک‌های چشم، ابروan در بالای چشم، گودی در کف پا و ...، در بیخ نورزیده است نسبت به هدایت و سعادت ابدی او خودداری نموده و انسان را در وادی ضلالت و گمراهی رها کرده است؟!

فعالیت :

در غرب، بسیاری مدعی ارائه روش‌های زندگی و الگوهای جدید اخلاقی هستند. برخی سلیقه افراد را معيار خوب و بد اخلاقی می‌دانند و برخی منفعت افراد را معيار خوبی‌ها و بدی‌ها. این نوع نظرات چه آثار سوئی می‌تواند داشته باشد؟ آیا چیزی از اخلاق باقی می‌ماند؟

خداوند هادی همه عالمیان

دانستیم که ما انسان‌ها برای هدایت شدن و رسیدن به کمال خود نیازمند خداوند هستیم. نه تنها ما در مسیر رسیدن به کمالات به خداوند نیاز داریم بلکه همه موجودات با هدایت خداوند به سمت هدف خود سوق پیدا می‌کنند:

«فَالَّذِي أَعْطَنِي كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ^۱»

«وَتَنْهَا أَوْسَتْ كَهْ دَهَاءِتْ مِيْ كَدْ» : «إِنَّ عَلَيْنَا لَهُمْ دَهَاءِ^۲»

خداؤند هادی مطلق می باشد و دایره هدایتش منحصر به انسان نیست و هیچ موجودی جز با هدایت الهی به مقصود خود نخواهد رسید.



شیوه هدایت خداوند

هدایت هر یک از مخلوقات متناسب با ویژگی هایی است که خداوند به او داده است :

«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَىٰ وَ الَّذِي قَدَرَ فَهَدَىٰ^۳»

آنچه را خداوند خلق کرده، با اندازه و حدود معینی خلق کرده است و آن را به دستگاههای مجهز کرده که با آن اندازه ها متناسب باشد و به وسیله همان وسائل او را به سوی هدفی که برایش در نظر گرفته هدایت فرموده است. پس هر موجودی به سوی هدف و کمالش با هدایت الهی در حرکت است...^۴.

نحوه هدایت موجودات، با توجه به قابلیت های متفاوت آنها فرق می کند. هدایت بناたات و گیاهان به شکل طبیعی است و این هدایت در حیوانات به شکل غریزی باعث حرکتشان به سوی کمال می گردد. اما شیوه هدایت انسان در سطحی متفاوت از بنااتات و سایر حیوانات و به طور کلی متمایز از سایر موجودات است. این تفاوت به خاطر قابلیت های خاص انسان هاست.

۱. سوره طه، ۵۰

۲. سوره لیل، ۱۲

۳. سوره اعلی، ۲ و ۳

۴. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۶۵

هدایت ویژه انسان

دانستیم هنگامی که موجودی در جهان آفریده می‌شود قابلیت‌هایی براساس اهداف خلقتش به او بخشیده می‌شود و براساس همین ویژگی‌ها، برای رسیدن به کمال و هدف‌ش هدایت می‌گردد و همین هدایت است که در صورت نبود موائع، مخلوقات را به کمال لایقشان می‌رساند. از آنجا که انسان قابلیت‌هایی چون عقل و اختیار دارد هدایت او به سمت کمالش متفاوت از سایر موجودات می‌گردد. خداوند برنامه حرکت انسان در مسیر کمال را از طریق ارسال رسولان، با نشان دادن راه صحیح به بندگان ارائه داده است:

«قدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنفُسِهِمْ يَتَلَوَّ عَلَيْهِمْ آياتٍ
وَرُيَّكَيْهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفْنِ ضَلَالٍ مُّبِينٍ^۱
»(یقیناً خداوند بر مؤمنین متّ نهاد که به میان آنها پیامبری از خودشان
برانگیخت که آیات اورا بر آنان می‌خواند (و از آن‌دگی‌های فکری و روحی)
پاکشان می‌کند و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد و به راستی که آنان پیش از
آن در گمراهی آشکار بودند.)

هدایت انسان بر عکس سایر موجودات یک جریان دوطرفه است. یعنی، انسان نیز باید از قابلیت‌های خود (عقل و اختیار) به شکل درست استفاده نماید تا هدایت شود. همان‌گونه که یک ورزشکار تنها با استفاده از قابلیت‌های خود همچون قدرت بدنی و سلامت جسم و رفع موائع بر سر راه قهرمانی می‌تواند به مقام برتر در مسابقات بزرگ برسد، انسان نیز می‌بایست از ابزار و استعدادهای خود نهایت بهره را برد تا به هدفی که برای آن خلق شده است دست یابد. انسان‌ها با توجه به قدرت تعقل و اختیاری که دارند، ممکن است در این جریان مشارکت فعال و مثبت داشته باشند یا به این راهبری توجهی نکرده، آن را نپذیرند. در طول تاریخ اقوام زیادی بوده‌اند که به راهبری پیامبران توجه نکرده‌اند از جمله قوم ثمود. آنان بین «هُدَى» و «عَمَى»، گزینه دوم را ترجیح دادند.^۲.

۱. سوره آی عمران، ۱۶۴.

۲. سوره فصلت، ۱۷(و اما ثمودیان، پس آنان را هدایت کردیم، ولی آنان کور دلی را بر هدایت ترجیح دادند).

در هدایت شدن، هم هادی نقش دارد و هم مهتدی. موفقیت هدايتگر جز در سایه همدلی و همراهی رهرو و مهتدی میسر نمی‌شود. قرآن کریم بر این موضوع تأکید می‌کند که هدایت گروه‌هایی که حاضر به پذیرش راهبر و راه نشده‌اند، ممکن نیست. حتی اگر پیامبر خدا^{علی‌الله} هادی آنها باشد :

«أَفَأَنْتَ شَمِيعُ الصُّمَّ أَوْ شَهِيدُ الْعُمَىٰ وَ مَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٌ»
در مقابل، کسانی که به خداوند ایمان بیاورند (راه و راهبر را پذیرند) خداوند هادی آنان خواهد شد :

«... وَ إِنَّ اللَّهَ لَهَادٌ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»
هدایت خداوند مثل نور خورشید است. تلاؤ خورشید فراگیر است. بر همه چیز و بر همه کس می‌تابد. گیاه، حیوان، زمین، آب، دریا و حال اگر کسی پوششی بر خود نهد یا به درون غار تاریکی برود بهره‌ای از آن نمی‌برد و اگر خود را در معرض آفتاب قرار دهد، بهره‌مند می‌شود.

«وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ لَا الْمُسِيءُ
قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ»^۱

بنابراین در مقابل هدایت خداوند، مخاطبان به دو گروه تقسیم می‌شوند. شرایط مخاطبان متفاوت است و به تبع آن، نتایج متفاوت می‌شود. کسی که خداوند را ولی خود می‌گیرد، خداوند با عنایت و تدبیر مستقیم و ارائه انوار برتر، او را از ظلمات می‌رهاند. چنین انسانی هر روز چندین بار هدایت خود را از خداوند می‌خواهد «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»
اما حال کافران این گونه نیست . در نتیجه در همان گمراهی که دارد رها می‌گردد؛

«مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَاوِيَ لَهُ وَ يَدْرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»^۲

۱. سوره زخرف، ۴۰

۲. سوره حج، ۵۴

۳. سوره غافر، ۵۸

۴. سوره اعراف، ۱۸۶

پرسش و پاسخ

- ۱ چگونه است که با رحمان و رحیم بودن خدا و هدایت فرآگیر الهی باز برخی افراد در گمراهی به سر می‌برند؟
- ۲ غیر از قوم ثمود، اقوام و افراد دیگری که هدایت الهی را نپذیرفته‌اند نام ببرید و داستان آنها را در کلاس مطرح کنید.

درس چهارم

هادیان واقعی، هادیان پنداری



در درس قبل با واژه هادی آشنا شدید. این واژه ، اسم فاعل از ریشه «هدی» می‌باشد.

آیا تاکنون در معنای آن تأمل کرده‌اید؟

شاید تعجب کنید اگر بشنوید «هادی» یک شغل بوده است.
درست است یک شغل !!

فکر می‌کنید وظیفه هادی چه بوده است ؟

و چه خدمتی به مردم می‌کرده است ؟

عربستان، سرزمین وحی و نزول قرآن کریم، یکی از گرم‌ترین سرزمین‌های است. بیشتر آن را بیابان‌های خشک و شنی فراگرفته است. مردم پیش از نزول قرآن (دوره جاهلیت) برای این بیابان‌ها براساس خصوصیاتشان نام انتخاب می‌کردند. داشتن یا نداشتن آب، راه روشن و آشکار داشتن یا ظلمت آنها و... از جمله این ویژگی‌ها بوده است؛ گذشتن از این بیابان‌ها آکنده از ترس‌ها، بیمه‌ها و خطرات فراوان بود. بیابان در نگاه آنان مانند غولی بود که هر آن ممکن بود دهان باز کند و شخص را در خود فرو برد.

در دوره جاهلیت برای عبور از این بیابان‌ها، وجود راهنمایان حرفه‌ای ضرورت داشت. از همین رو کارشناسانی بودند که در یافتن راه‌های بیابان تبحر ویژه داشتند و حرفه آنان عبور دادن مسافران از بیابان و سالم به مقصد رساندن آنان بود. به این افراد «هادی» گفته می‌شد.

اما همه مسافران به مقصد نمی‌رسیدند و

حکایت ما و حرکتمان در مسیر کمال در این دنیا حکایت مسافران بیابان‌های پر مخاطره است.

آیا ما به تنهایی می‌توانیم این سفر را به سلامت طی کنیم؟

آیا به هر هادی می‌توان اعتماد کرد؟

دانستیم که قرآن کریم خداوند متعال را هادی مطلق و سرچشمۀ هدایت معرفی کرده است. او هر موجودی را بر اساس قابلیت هایش هدایت می‌کند. از آنجا که انسان دو ویژگی اختیار و عقل را داراست هدایتش به صورت ارسال رسولان صورت می‌گیرد. بنابراین پیامبران الهی هدایتگران بشر به سوی کمالشان می‌باشند.

اما در بررسی و مطالعه قرآن با دو گروه هادیان حق و باطل روبرو هستیم که این هادیان هر کدام راهی را برای رسیدن به هدف معرفی می‌کنند و دوستدارانشان ولايت آنها را پذیرفته و از ایشان تعیت و پیروی می‌کنند.

ملاک تشخیص هادیان حق از باطل چیست؟

ملاک تشخیص هادیان واقعی از پنداری

معیار واقعی بودن هادی و درست بودن تبعیت از آنها در قرآن چند چیز بیان شده است :

الف : حق بودن دعوت

تنها باید از حق مطلق یا از کسی که تبعیت او براساس حق است، پیروی کرد. تبعیت از حق و کسی که انسان را به سوی آن راهنمایی می کند بدون هیچ قید و شرطی براساس عقل بشر واجب است.

«فُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ فُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَدٌ
أَنْ يُئْتَيَنَّ أَمْنًا لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^۱

«بگو آیا از معبدان شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو فقط خداست که به سوی حق هدایت می کند. پس آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شدن شایسته تر است یا کسی که هدایت نمی یابد مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده است؟ چگونه (بدون بصیرت و داشش) داوری می کنید؟»



۱. سوره یونس، ۲۵

ب : هدایت یافته بودن

هادی علاوه بر دعوت به حق باید به آنچه هدایت می‌کند، ایمان قلبی داشته و هدایت یافته باشد.

«وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمَ إِنَّمَا تَرْكُوا الْمُرْسَلِينَ إِنَّمَا تَرْكُوا مَنْ لَأَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ^۱»

معیار تبعیت در آیات مذکور عبارت است از : اول آنکه هیچ مزدی نمی‌خواهدن دوم آنکه هدایت یافته (مهتدی) هستند. پیروی کردن از کسانی که دو شرط مذکور را نداشته باشند جائز نیست؛ زیرا در حالتی که سخنی حق باشد، پیروی از آن در صورتی واجب است که غرض از بیان آن فساد، کسب مال، جاه و ... نباشد. اما اگر فرد خودش گمراه باشد، سخشن نیز جز گمراهی چیزی ندارد.

علامه طباطبائی (علیه السلام) درباره شرط دوم می‌گوید :

«ما اهل عرف همین که بینیم کسی کلمه حقی گفت و ما را به سوی آن دعوت کرد، می‌گوییم او هادی ما به سوی حق است. و او را به چنین صفتی توصیف می‌کنیم. هرچند که خود او بدانچه می‌گوید، معتقد نباشد. و یا اگر تا حدودی معتقد به گفته خویش هست، به آن عمل نکند. و یا اگر عمل می‌کند، معنای واقعی کلمه حق را تحقیق ندهد. بلکه تنها عملی انجام بددهد ولی عملش مغز و معنا نداشته باشد. و نیز ما او را به این صفت توصیف می‌کنیم، چه اینکه خودش به خودی خود به آن کلمه حق راه یافته باشد و یا اینکه دیگران او را بدان هدایت کرده باشند. در حالی که از نظر واقع و حقیقت چنین نیست بلکه هدایت به سوی حق یعنی رساندن افراد به حق صریح و متن واقع، و این تنها کار خدای سبحان و یا کار کسانی است که خود راه یافته باشند». ^۲

ج : عالم بودن

ویژگی دیگری که به هادی شایستگی پیروی شدن را می‌دهد، «علم داشتن» است. علم است که به پیروی اعتبار می‌بخشد و شرایط لازم برای هدایت شدن را فراهم می‌سازد :

«يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءْتِنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِنَّكَ فَأَتَيْتُنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا^۳»

۱. سوره یس، ۲۰ و ۲۱

۲. المیزان، ج ۱۰، ص ۵۷

۳. سوره مریم، ۴۳

(حضرت ابراهیم ﷺ گفت): «پدرم همانا برای من از طریق وحی دانشی آمده که تو را نیامده است بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست راهنمایی کنم.»

تکیه آیه شریفه بر قاعده عقلی لزوم تبعیت جاہل از عالم است. علم داشتن ابراهیم ﷺ و بهره‌مندی از این موهبت الهی، دلیل محکمی بر ضرورت تبعیت از ابراهیم ﷺ و اهمیت علم است. عالم بودن هادی اعتمادساز است و مخاطب را قانع می‌نماید که با قوت قلب بیشتری مسیر را بپیماید و عمل کند.

برای مطالعه

حضرت ابراهیم ﷺ برای دعوت عمومی خوش به تبعیت از خودش در نهایت ملاطفت و ملایمت با او برخورد می‌کند. استفاده از واژه‌هایی چون «ابت» و استدلال‌های بعدی که به خیرخواهی ایشان اشاره دارد مؤید این نکته است. ملاطفت و مهربانی نسبت به تابعین دستور الهی است :

«وَاحْفِصْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ^۱»

ابن عباس، منشأ تعبیر «خفض جناح» را این‌گونه تبیین می‌کند : مرغان هنگامی که جوجه‌ها را به طرف خود می‌آورند، نخست پر و بال را می‌گشایند تا جوجه‌ها در زیر آن آرام گیرند، سپس بال‌ها را به زیر می‌آورند و این نشانه محبت است. پیامبران باید با مؤمنان متواضع باشند تا آنها از وی پیروی کنند. انجام این دستور الهی سبب شده پیروان گرد محضر ایشان جمع شوند.^۲

فعالیت

آیه زیر به کدام یک از ویژگی‌های هادیان واقعی اشاره دارد؟

«وَإِذَا قَبَلَ لَهُمْ تَعَالَوَا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسِبْنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ
أَبَاعَنَا أَوْ لَوْ كَانَ أَبَاوُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ^۳»

۱. سوره شراء، ۲۱۵

۲. مجمع‌البيانات، ج ۶، ص ۵۳۱

۳. سوره مائدah، ۱۰۴

د : اهل اندیشه باشد

پیروی کورکورانه و بدون اندیشه یا تبعیت از هادی بدون اندیشه مردود است.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَئْبَعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَبَعُ مَا أَلَفَيْنَا عَلَيْهِ أَبَاءُنَا أَوْ لَوْ كَانَ أَبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ وَ مَقْلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثْلُ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكْمُ عُمُّ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»

هنگامی که از کافران و مشرکین، دعوت به تبعیت از رسولان الهی می‌شد، این گونه پاسخ می‌دادند که ما از بدرانمان تبعیت می‌کنیم، در حالی که پدران آنان نیز همچون خودشان، دور از اندیشه و تعقل بودند و هدایت را نپذیرفته بودند.

انسان‌های بی‌اندیشه در این آیات به صورت چهارپایانی ترسیم شده‌اند که در آنچه به آنها گفته می‌شود، نمی‌اندیشنند و هنگامی که چوپان آنها را صدا می‌زنند، صرف‌آن را می‌شنوند و نمی‌اندیشنند چه می‌گوید. بلکه بدتر از چهارپایان اند زیرا آنها می‌بینند، می‌شنوند و آواز می‌دهند اما ایشان صُمُّ بُكْمُ عُمُّ هستند.

آنان از فهم سخنان پیامبر که به سود آنهاست که هستند، حرف صحیحی برای گفتن ندارند پس لال هستند و پیش پای خود را نمی‌بینند. تمام راههای فهم که گوش، چشم و زبان است بر رویشان بسته است.

و ظیفه ما در مقابل هادیان واقعی و پنداری

کسی که خداوند را ولی و سرپرست خود می‌گیرد، خداوند با عنایت و تدبیر مستقیم خود و تابانیدن انوار هدایت، او را از ظلمات می‌رهاند. چنین انسانی هر روز چندین بار هدایت خود را از خداوند می‌خواهد «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ».

پیامبران الهی نیز که واسطه میان بشر و خداوندند، هادیان واقعی هستند و همه ویژگی‌های فوق را دارا می‌باشند. لذا ولایت آنها را می‌پذیریم و با پذیرفتن آنها به عنوان ولی، اراده خود را تسلیم آنها می‌کنیم و تابع تدبیر و اوامر شان می‌شویم. تسلیمی بر خاسته از میل و علاقه نه

۱. سوره بقره، ۱۷۰ و ۱۷۱

از سر اکراه و زور. در مقابل، از هر گونه پذیرش ولايت شیطان و مستکبرین خودداری می‌کنیم زیرا :

هر کس او را ولی خود بگیرد، بدون شک گمراحت خواهد کرد. شیطان بر کسانی تسلط دارد که ولايت او را پذيرفته باشند.

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّهُنَّ»^۱

«كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّهُ فَأَنَّهُ يُضْلَلُ وَ يَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ»

در این حالت، شیطان پیشگام می‌شود و پیرو را با خود به وادی ضلالت خواهد کشاند. گمراهی و ضلالت در چنین حالتی حق آنان است زیرا آنان آگاهانه و در حالی که خود را پیرو حق می‌دانند، شیاطین را اولیای خود گرفته‌اند :

«فَرِيقًا هَدَى وَ فَرِيقًا حَقًّا عَلَيْهِمُ الصَّلَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

وَ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ»^۲

امکان هدایت انسان‌ها، مادامی که خود را هدایت یافته می‌دانند وجود ندارد. توضیح آنکه؛ انسان مادامی که معرفت به باطل بودن راه باطلی که می‌یمامید باشد و حق را از یاد نبرده باشد، امید به برگشتن در او هست. اما در صورتی که معتقد باشد راهی که می‌رود همان راه هدایت است، در گمراهی استوار می‌شود. چنین فردی، هر عملی انجام می‌دهد می‌گوید همین‌گونه باید انجام داد و تصور می‌کند که در عمل خود راه راست را یافته است. در نتیجه باطل را به عنوان حق و شر و شقاوت را به عنوان خیر و سعادت اخذ می‌کند. به همین دلیل تمام ابعاد هدایت را بر روی خود می‌بندد. محال است کسی باطل را با اعتراف به باطل بودنش پیروی کند و شقاوت را با علم به اینکه شقاوت و خسaran است طلب نماید.^۳

پیروی و اختیار

وظیفه مهم ما پیروی و تبعیت است. پیروی و تبعیت باید از روى اختیار و اراده و نشانگر موافق است با آنچه هادی بیان داشته است باشد. تبعیتی مستمر نه مقطوعی.

۱. سوره نحل، ۱۰۰

۲. سوره حج، ۴ (هر کس که او را به سربرستی و دوستی خود گیرد، حتیاً او گمراحت می‌کند و به آتش سوزنده، راهنمایی اش می‌نماید).

۳. سوره اعراف، ۳۰

۴. المیزان، ۸، ج، ص ۷۷

بنابراین هرگونه پیروی که از روی اختیار نباشد و با اجبار و اکراه همراه باشد، پیروی نیست و به فردی که آن مسیر را پیروی می‌کند، نمی‌توان پیرو گفت. پیروی اجباری، دوام ندارد. پیرو بی‌میل هر فرصتی را برای خروج از مسیر معتبر می‌شمارد.

برای مطالعه

شهید مطهری در کتاب ده گفتار می‌فرماید:

«در کتب اخلاقی گاهی از دسته‌ای از قدمایاد می‌کنند که برای آنکه زیاد حرف ترند و سخن لغو یا حرام به زبان نیاورند، سنگریزه در دهان خود می‌گذاشتند که نتوانند حرف بزنند، یعنی اجبار عملی برای خود درست می‌کردند. معمولاً دیده می‌شود که از این طرز عمل به عنوان نمونه کامل تقوایم برده می‌شود، در صورتی که اجبار عملی به وجود آوردن برای پرهیز از گناه و آنگاه ترک کردن گناه، کمالی محسوب نمی‌شود. اگر توفیق چنین کاری پیدا نکیم و از این راه مرتکب گناه نشویم البته از گناه پرهیز کرده‌ایم اما نفس ما همان اژدهاست که بوده است. آن وقت کمال محسوب می‌شود که انسان بدون اجبار عملی و با داشتن اسباب و آلات کار، از گناه و معصیت پرهیز کند. حقیقت تقوای همان روحیه قوی و مقدس عالی است که خود، حافظ و نگهدارنده انسان است. باید مجاہدت کرد تا آن معنا و حقیقت پیدا شود.»^۱

پرسش و پاسخ

۱ با توجه به این جمله امام خمینی (ره) که فرمودند: «خطر آمریکا به حدی است که اگر کوچک‌ترین غفلتی کنید نابود می‌شوید» و آیه شریفه «کُتِبَ عَلَيْهِ أَكَّهُ مَنْ تَوَلَّهُ فَإِنَّهُ يُضْلِلُهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ»، تسبیحه پذیرفتن ولایت شیاطین چه خواهد بود؟

۲ سلیمان بن عبدالوهاب، برادر مؤسس فرقه ضاله و هایات در باب اعتقادات این فرقه خطاب به آنها می‌نویسد: «وَحَمَلْتُمْ كَلَامَ اللَّهِ تَعَالَى وَ رَسُولَهُ ﷺ وَ كَلَامَ أَهْلَ الْعِلْمِ - رَحِمَهُمُ اللَّهُ - عَلَى مَفَاهِيمِكُمُ الْفَاسِدَةِ فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ای و هایات (اعتقادات شما مفاهیم باطلی است که) کلام خدا و رسول و اهل علم را بر آن عقاید فاسد حمل می‌کنید^۲ به اعتقاد وی، و هایات فاقد کدام یک از ویژگی‌های هادیان حقیقی است؟

۱. مجموعه آثار، مطهری، مرتضی، ج ۲۳، ص ۶۹۴، با اندکی تلخیص

۲. سلیمان بن عبدالوهاب، الصواعق الإلهية في الزر على الوهابية، ص ۵۲



تفکر، روشنابخش مسیر

قرآن کریم، آنگاه که به بیان عوامل دوزخی شدن انسان‌ها – کسانی که به کمالشان نرسیده‌اند – از زیان خودشان می‌پردازد، این گونه بیان می‌فرماید :

«قالوا لَوْ كُنَا تَسْمَعُ أَوْ تَعْقِلُ مَا كُنَا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ^۱

«گویند : اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقل کرده بودیم در [میان] دوزخیان نبودیم.

در جایی دیگر می‌فرماید :

«وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ
بِهَا...^۲

«به طور مسلم، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ قرار دادیم، زیرا آنها عقل‌هایی دارند که با آن اندیشه نمی‌کنند....»

براستی تعقل و اندیشه‌ورزی چگونه با سعادت و شقاوت ما ارتباط برقرار می‌کند؟

تفکر در چه اموری شایسته است و با سعادت ما ارتباط بیشتری دارد؟

موانع تفکر صحیح چه اموری هستند؟

۱. سوره ملک، ۱۰

۲. سوره اعراف، ۱۷۹

جایگاه و اهمیت تفکر

امام کاظم علیه السلام به شاگرد برجسته خود هشام بن حکم فرمودند:

«ای هشام، خداوند دو حجت بر مردم دارد؛ حجتی آشکار و حجتی پنهان.

حجت آشکار، رسولان و انبیاء و ائمه‌اندو حجت نهان؛ همان عقل انسان هاست.^۱»

توجه خاص انبیاء برای کمال بخشیدن به عقل «وَلَا يَعْثُثُ اللَّهُ رَسُولًا وَلَا يَنْبِأً حَتَّىٰ يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلُ» نشان از اهمیت تفکر دارد.

قرآن کریم نیز با تعابیر مختلفی نظیر «تعقولون، تتفکرون و تفقهون» انسان را به تفکر و اندیشه‌ورزی دعوت می‌نماید. علاوه بر آن تدبر و تذکر که از دیگر خواسته‌های قرآن از ماست، بیان دیگری از اندیشه‌ورزی است.

همچنین آیات متعددی با توضیح مشرکان و منکران به خاطری توجهی ایشان به اندیشه‌ورزی، آن را عامل اصلی ضلالت و گمراهیشان بیان می‌فرماید. اهل ایمان اندیشه‌ورزند و آنکه ایمان نمی‌آورد اندیشه نمی‌کند:

«وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَإِنْتَ ثُكْرُهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ . وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الْأَذْنِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۲

«و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً هر که در زمین است همه آنها یکسر ایمان می‌آوردن. پس آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که ایمان بیاورند؟ شایسته نیست که کسی جز به اذن خدا ایمان بیاورد، و [خدا] بر کسانی که نمی‌اندیشند، پلیدی را قرار می‌دهد.»

تفکر ارزشمند

ما درباره غالب کارهای روزانه‌ای که انجام می‌دهیم فکر می‌کنیم. اینکه چه غذایی را بخوریم یا در تعطیلات به کجا سفر کنیم یا... به همین دلیل همه ما خود را فردی اهل فکر و اندیشه می‌دانیم.

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۹

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۲

۳. سوره بونس، ۹۹ و ۱۰۰

آیا منظور قرآن از دعوت به تفکر، فکر کردن در اینگونه امور است؟
برای دریافت پاسخ به محضر قرآن می‌رویم. تأمل در آیات قرآن کریم نشان می‌دهد که خداوند تفکر در «آیات» یا نشانه‌ها را از ما طلب کرده است. برخورد ما انسان‌ها در مواجهه با آیات خداوند دوگونه است: استقلالی و طبقی.

مثال زیر بحث را روشن‌تر می‌کند:

علام راهنمایی و رانندگی (آیات) نشانه‌هایی برای معانی خاص هستند؛ مثلاً چرا غ قرمز به معنای «ایستادن» و چرا غ سبز به معنای «حرکت کردن» است.

افراد در مواجهه با این علامت دو گونه عکس العمل نشان می‌دهند:

۱ گروه اول، صرفاً به رنگ، اندازه، زیبایی و... آن توجه می‌کنند. این گروه نگاه استقلالی به تابلوها دارند.

۲ گروه دوم، تابلو و علامت را وسیله‌ای برای رسیدن به معنا می‌دانند. این نگاه، نگاه طبقی است، یعنی از این تابلو معنی ایستادن را برداشت می‌کنند، به عبارت دیگر تابلو، راهی است برای رسیدن به معنای «ایست».

در مواجهه با آنچه در جهان می‌بینیم همین دو نگاه وجود دارد: گروهی به ظاهر آنچه می‌بینند بسنده می‌نامایند (نگاه استقلالی) و گروهی آن را نشانه‌ای برای امور دیگر می‌بینند. (نگاه طبقی)، به طور مثال از دیدن آثار مختلف در اشیا و ... بی به وجود یک قدرت مافوق و تأثیرگذار می‌برند، یا با دیدن نظم موجود در اشیا، همانند دانه‌های انار و ... بی به وجود یک خالق نظم دهنده می‌برند.



عکس‌العملی که خدا در مقابل آیات از انسان انتظار دارد، نگاه طریقی به آنهاست؛ و رسیدن از دال به مدلول یا به عبارت دیگر از ظاهر به باطن آن.

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ... أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ...١»

«آیا دربارهٔ خود نیندیشیده‌اند... آیا در زمین سیر نکرده‌اند.»

این گونه تفکر است که امام علی^{علیه السلام} آن را عبادت دانسته است :

«هیچ عبادتی همانند فکر و اندیشه در آفرینش نیست.٢»

موضوعات تفکر

آیا هر مسئله‌ای که در مقابل ما قرار گرفت باید موضوع اندیشه واقع شود؟ آیا اندیشیدن و توجه به هر موضوعی خوب و شایسته است؟

برای اینکه موضوعات قابل تفکر روشن شود، تمثیل زیر به ما کمک خواهد کرد :

دستگاه اندیشه از جهتی شبیه دستگاه گوارش است. دستگاه گوارش کار آماده کردن غذا برای سلول‌ها را بر عهده دارد. اما هر غذایی مناسب سلول‌ها نیست. موادی باید وارد سلول‌ها شوند که هم رشد آنها را تأمین کنند و هم سلامتیشان را به خطر نیندازند. موضوعات مورد تفکر هم، جذب شخصیت ما می‌شوند و با پذیرش آنها، هویت ما شکل می‌گیرد.

از جهت دیگر، اندیشه مانند بذری است که در ذهن جوانه می‌زند، در دل و قلب ریشه می‌دواند و برگ و بار آن به صورت اعمال، ظاهر می‌گردد. لذا کسی که به خوبی‌ها می‌اندیشد، در زمین ذهن، بذر عمل صالح را می‌افساند. اما آن کس که فکرهای شیطانی در سر می‌پروراند، بذرهای فاسد کشت می‌کند و در نهایت، درخت اندیشه‌اش، میوهٔ تلخ «گناه» می‌دهد.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند :

«آن که مرغ فکرش در اطراف گناهان زیاد پرسه می‌زند، بالآخره روزی به دام گناه خواهد افتاد.٣»

حضرت عیسی^{علیه السلام} به حواریون خود فرمود :

۱. سوره روم، ۸ و ۹

۲. امالی شیخ طوسی، ص ۶۴۱

۳. میزان الحکمة، ج ۳، حدیث ۱۵۶۴

«من به شما امر می‌کنم که فکر گناه و فساد را به دل خود راه ندهید، تا چه رسد به خود فساد. زیرا کسی که روح و فکرش به فساد مشغول باشد، مانند کسی است که در آنافق نگارین و آراسته، آتشی روشن کند. با چنین کاری، نقش‌های زیبای اتاق با دود آتش آلوده و کثیف می‌گردد، هرچند خانه نسوزد.»^۱

با این اوصاف، این سؤال مطرح می‌شود که :
قرآن کریم در جریان دعوت به اندیشه ورزی و تفکر، چه چیزهایی را شایسته تفکر دانسته است؟
موضوع ارزشمند تفکر در اسلام آیات و نشانه‌های خداوند در جهان هستی است. این آیات مصداق‌های متعددی دارند و به نوعی تمام مخلوقات را دربرمی‌گیرند.
آیات و نشانه‌ها در قرآن کریم به دو بخش کاملاً مجزا با مصادیق متفاوت تقسیم می‌شوند :
بخش اول آیات مربوط به کلام و زبان می‌باشد که از طریق وحی در اختیار ما قرار گرفته است. آیات قرآن کریم، تنها نمونه این نوع آیات می‌باشد که تفکر در آن از مخواسته شده است :
«أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْفَالُهَا؟»

بخش دیگر آیات از جنس کلام نیست بلکه رخدادها، حوادث و پدیده‌های اجتماعی، تاریخی و طبیعی می‌باشند. قرآن از این نوع آیات که درجهان خارج از انسان هستند به «آیات آفاقی» و از آیات و نشانه‌هایی که در وجود خودمان (جهان درون انسان) به «آیات انفسی» تعبیر می‌کند.^۲

برای مطالعه

«پس هر روز بامداد باید که یک ساعت در تفکر این کند. و اندیشه اول در معاصی ظاهر کند : از زبان اندیشه کند که در این روز به سخن مبتلا خواهد شد، و باشد که در غیبت و دروغ افتاد، که از آن چون حذر کند ... و باشد که به اندیشه یک ساعته وی را خاطری در آید که همه عمر، از معصیت دست بدارد. پس از این جمله تفکر است که از عبادت یک ساله بهتر است، که فایده وی همه عمر را باشد.»^۳

۱. بخار الأئثار، ج ۱۴، ص ۱۳۳

۲. سوره محمد، ۲۴

۳. سوره نصیلت، ۵۳

۴. ابوحامد غزالی، کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۵۰۷

الف : آیات انسانی

امیر مؤمنان علی علیہ السلام در بیانی انسان را متوجه این نکته می سازد که درون جرم صغیر آدمی، عالم بزرگی نهفته است که راهنمای راه حق و حقیقت است و همچون نامه گویایی پرده از باطن و اسرار درونی خود برمی دارد.

آتَرْعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ
وَ فِيكَ انْطَوْيُ الْعَالَمَ الْأَكْبَرُ.

تو می پنداری که کالبد کوچکی هستی، در حالی که جهان بزرگ در باطن تو گنجانده شده است.

نظری به سوی خود کن که توجان دلربایی
مغ肯 به خاک خود را که توازن بندجایی
تو ز چشم خود نهانی، تو کمال خود چه دانی؟
چو دُراز صدف برون آ، که توبس گران بهای

انسان با سفر به اعمق وجودی خویش و با شناخت خود و سرمایه هایش به خداشناسی راه می باید. از این رو، هر چه معرفت نفس نیکوتر و بهتر شود، معرفت حق و خداشناسی نیز نیکوتر و بهتر می شود.

پیامبر اکرم صلوات الله عليه وسلم ضمن بیان رابطه مستقیم معرفت نفس با معرفت حق تعالی می فرماید :
«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»

«هر کس نفس خود را بشناسد، پس به یقین پروردگارش را شناخته است.^۲»

تفکر در سرآغاز انسان، معرفت به خالق و آفریننده را به همراه خواهد داشت زیرا انسان وقتی خود را موجودی ضعیف و حقیر دانست و وابستگی خویش به قدرتی بی نظیر را احساس کرد، راهی به سوی معرفت خدا برایش گشوده خواهد شد.

شناخت مراحل شکل‌گیری بعد مادی انسان، دیدگاه فرد نسبت به خود را متحول می سازد. تفکر در تعابیری که قرآن برای جنبه مادی انسان به کار برده است از قبیل خاک، گل، گل چسبنده، لخته خون، آب جهنده و... انسان را واقع بین می کند و او را از غرور و نخوت باز می دارد.

برخی دیگر از آیات، بر بزرگی و عظمت انسان دلالت دارند. او خلیفه خدا معرفی شده و به او کرامت بخشیده شده است. مسجد و فرشتگان بوده و آفرینش برای او مسخر شده

۱. دیوان منسوب به امام علی علیہ السلام، ص ۱۷۵

۲. بخار الأنوار، ج ۵۹، ص ۴۵۲

است. درک دقیق این تصویر سبب می‌شود فرد از هرگونه فعل و گفتاری که اهانت کننده به این جایگاه باشد برهمنظر باشد.

ب : آیات آفاقی

قرآن در میان آیات آفاقی (آیات خارج از وجود انسان)، به طبیعت و تاریخ بیشتر پرداخته است :

۱ طبیعت : سراسر قرآن کریم، مملو از آیاتی است که طبیعت را توصیف کرده و انسان را به تفکر و اندیشیدن درباره آنها دعوت می‌کند :

زمین، آسمان، ستارگان، خورشید، شب و روز، ماه، ابر، باران، جریان باد، حرکت کشتی‌ها در دریاهای، حیوانات و... و هر امر محسوسی که انسان در اطراف خود می‌بیند. قرآن کریم می‌فرماید :

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ الْلَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولَى الْأَلْبَابِ.»
«مسلمًاً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خدمندان است.»



۲ تاریخ : آیات متعددی به مطالعه اقوام گذشته دعوت می‌کند و آن را مانند یک منبع برای علم معرفی می‌کند. از نظر قرآن، تاریخ بشر و تحولات آن بر طبق یک سلسله قوانین و سنن صورت می‌گیرد. عزت‌ها، ذلت‌ها، موفقیت‌ها و شکست‌ها، خوشبختی‌ها و بدبختی‌های تاریخی، حساب‌هایی دقیق و منظم دارد و با شناختن آن حساب‌ها و قانون‌ها می‌توان تاریخ حاضر را تحت فرمان درآورد و به سود خود و مردم عصر خود، از آن بهره‌گیری کرد. قرآن کریم می‌فرماید :

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَّةٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَبِّرِينَ.»^۱

«پیش از شما، سنت‌هایی وجود داشت (و هر قوم، طبق اعمال و صفات خود، سرنوشت‌هایی داشتند که شما نیز، همانند آن را دارید). پس در روی زمین گردش کنید و بینید سرانجام تکذیب کنندگان (آیات خدا) چگونه بوده است؟!»



۱. سوره آل عمران، ۱۳۷

موانع اندیشه ورزی

قدرت تفکر، نوع انسان را از حیوان متمایز می‌کند. انسان در برتو همین امتیاز به شناخت دقیق و همه‌جانبه از خالق هستی، هدف و مقصد آن، اشیا و پدیده‌ها و افکار پیرامون خود می‌پردازد و قادر می‌شود پرده از سیاری از مجھولات بردارد. در نگاه قرآن کریم، تفکر صحیح، آدمی را به حق و واقع می‌رساند و برخی عوامل مانع این مهم می‌باشد :

۱ رفتارهای نادرست : تقوای الهی این امکان را فراهم می‌نماید که فرد توانایی جدا کردن حق از باطل را بباید :

«إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا^۱»

در مقابل رفتارهای نادرست و گناه سبب می‌شوند که افراد قدرت اندیشه خود را از دست بدھند. این رفتارها مانند حجاب‌هایی بر مرکز اندیشه ورزی و تعقل می‌نشینند و با این پوشش، به درست کار کردن آن ضریب وارد می‌کند. قلب انسان اگر سالم باشد حقایق را درک می‌کند ولی به خاطر این بیماری‌ها، مهر خورده، قفل‌زده، پرده افکنده شده و فاقد درک و فهم می‌شوند.

«فِيمَا نَقْضِيهِمْ مِيثَاقُهُمْ وَ كُفُرُهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتْلُهُمُ الْأَنَبِيَاءُ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلُهُمْ قُلُوبُنَا
عُلَفَّ بِلَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفُرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا^۲»

«به خاطر پیمان‌شکنی و انکار آیات خدا و کشتن پیامبران به ناحق و اینکه از روی استهزرا می‌گفتند دل‌های ما، در غلاف است. آری خداوند به سبب کفرشان، بر دل‌های آنها مهر زده که جز عده کمی که راه حق می‌بینند ایمان نمی‌آورند.»

۲ جهل : قرآن کریم به صورت مطلق آدمیان را از ورود جاھلانه به مسائل و موضوعاتی که درباره آنها از شناخت کافی برخوردار نیستند، برحدتر داشته، می‌فرماید :

«وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ.^۳»

«از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن.»

۱. سوره آنفال، ۲۹

۲. سوره سباء، ۱۵۵

۳. سوره اسراء، ۳۶

در نگاه قرآن، عدم احاطه علمی، یکی از علل اصلی تکذیب پیامبران، قرآن و همچنین کتب آسمانی پیشین و... است.

گسترش دید علمی و توسعه اطلاعات انسان، عرصه و مجال مناسب تری را برای جولان عقل فراهم می‌آورد مثلاً آگاهی بیشتر از نشانه‌ها و آیات تکوینی (جهان خلقت) سبب می‌گردد که انسان با اندیشهٔ خود به مرحلهٔ عالی تری از توحید دست یابد. از این رو در آیات و روایات بر فراغیری دانش و علم تأکید شده است.

۳ غفلت : فراموشی و نسیانی که به علت بی‌توجهی بر انسان عارض می‌شود غفلت گفته می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید :

«کسانی که امید به دیدار ماندارند و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند و کسانی که از آیات ماغافل هستند، آنان به کیفر آنچه به دست می‌آورند، جایگاهشان آتش است.»

۴ کبر و غرور : کبر به حالت روحی گفته می‌شود که انسان به سبب آن خود را برتر از دیگران می‌بیند. کبر موجب می‌شود که صاحب آن، شناخت‌ها و باورهای خود را برتر از هرگونه شناخت و باور دیگری بپنداشد و بدین‌وسیله از ورود به مسیر تفکر و دریی حق بودن محروم بماند. قرآن کریم دربارهٔ افرادی که بدون هرگونه برهان به مجادله در آیات خدا می‌پردازند، چنین می‌گوید :

«کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد، ستیزه‌جویی می‌کنند، در سینه‌هایشان فقط کبر است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید.»

۵ پیروی‌های کورکرانه : قرآن کریم همگان را به تفکر برای شناخت حق فراخوانده و پیروی کورکرانه از بزرگان و شخصیت‌ها را موجب انحراف از مسیر حقیقت دانسته است. قرآن از زبان مردمی که این‌گونه به انحراف رفته‌اند، چنین نقل قول می‌کند :

«می‌گویند : پروردگار! ما از بزرگان و برجستگان خود پیروی کردیم و در نتیجه ما را گمراه ساختند.»

۱. سورهٔ یونس، ۷ و ۸

۲. سورهٔ غافر، ۵۶

۳. سورهٔ احزاب، ۶۷

پیروی کورکورانه از قدرتمندان نیز از موانع تفکر است. آنجا که قدرت و صاحبان آن در نگاه انسان، در جایگاهی برتر از چون و چرا می‌نشینند، به صورت طبیعی تفکر و اندیشه‌ورزی به تعطیلی می‌گراید. برای چنین انسانی ضرورت اندیشیدن و اقامهٔ برهان وجود ندارد، تا حس جست‌وجوگری و اندیشه‌ورزی را به حرکت درآورد.

قرآن کریم این حقیقت را با صراحة در داستان موسی علیه السلام و فرعون بیان نموده است:

«ما موسی را با آیات خود و دلیل آشکاری به سوی فرعون و اطرافیاش فرستادیم، اما آنان از فرمان فرعون پیروی کردند، درحالی که فرمان فرعون، مایهٔ رشد و نجات نبود.^۱»

پرسش و پاسخ

۱ آیا می‌توان هر فیلمی را تماشا کرد و به هر سرگرمی مشغول شد؟ انسان عقل و قدرت تشخیص دارد و می‌تواند خوب و بد را از هم جدا کند. پس چرا مارا از دیدن برخی فیلم‌ها یا خواندن برخی کتاب‌ها بر حذر داشته‌اند؟

۲ چگونه خودشناسی، به معرفت پروردگار جهان می‌انجامد؟

۱. سورهٔ هود، ۹۶ و ۹۷



آهنگ سفر

قرآن کریم احساس انسان‌ها را به هنگام بربایی قیامت این‌گونه توصیف می‌کند :

«كَائِنُهم يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبِسُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضَحَاهَا»

«آنها در آن روز که بربایی قیامت را می‌بینند چنین احساس می‌کنند که گویی
توقف آنها در دنیا جز عصرگاه با صحیحگاهی بیشتر نبوده است.»

پس از پایان تعطیلات نوروز یا انتهای تابستان حتماً با این سؤال مواجه شده‌ایم که :
«تعطیلات چگونه بود؟»؛ و اغلب جواب داده‌ایم که : «خوب بود، ولی خیلی سریع گذشت.»
به نظر شما این اتفاق منحصر به ایام تعطیلات است؟

با اندکی تأمل با ما هم نظر خواهید بود که هنگامی که درباره اتفاقات سال قبل یا حتی
سال‌های گذشته فکر می‌کنیم فاصله زمانی طولانی با آنها حس نمی‌کنیم؛ مثلاً وقتی به اولین
روز حضورمان در مدرسه در سال اول ابتدایی فکر می‌کنیم گویا همین هفتة قبل بوده است یا
انگار همین دیروز بود که وارد دوره متوسطه اول شده‌ایم و این موضوع نه تنها درباره
یک سال و دو سال بلکه در رابطه با تمام عمر نیز صادق است.

به راستی چگونه می‌توانیم از عمر، این موهبت بی‌نظیر، نعمت بزرگ و البته محدود، بهره
بیشتری بگیریم و در پیشگاه خداوند سرافراز باشیم؟

قدر وقت ار شناسد دل و کاری نکند بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

ضرورت برنامه‌ریزی

انسانی که تصمیم رفتن به سوی زیبایی‌ها و کمال را دارد، نیازمند برنامه‌ای است که مطابق با آن حرکت کند تا به مقصد برسد. امیر مؤمنان علی^{علیه السلام} می‌فرماید:

«قام و استحکام زندگی با داشتن یک نقشهٔ زیبا میسر است و اساس آن نقشهٔ زیبا نیز یک تدبیر زیباست.^۱

و تأکید می‌فرماید:

«وقت‌های تو اجزای عمر تو هستند، پس هیچ زمانی را از دست مده، مگر برای آن چیزی که به رستگاریت کمک کند.^۲

گویند گدایی به در مغازه‌ای آمد و به فروشنده گفت: «یک کیسه از این گردوها به من بده.» صاحب مغازه جواب داد: «ای گدای ناشی! کجا دیده‌ای که یک باره یک کیسه گردو را به یک گدا بدھند؟.» گدا کنار کیسه نشست و گفت: «اجازه می‌دهی دانه‌ای از آن را بردارم؟؛» صاحب مغازه گفت: «بردار.» گدا دوباره گفت: «دومی را هم اجازه می‌دهی بردارم؟؛» صاحب مغازه پاسخ داد: «گویا یک کیسه را می‌خواهی یکی از من بگیری.» جریان از دست رفتن وقت نیز این گونه است. آیا با وجود عوامل سرگرم‌کننده فراوان همچون تلویزیون، بازی‌های رایانه‌ای، نرم‌افزارها و برنامه‌های متنوع تلفن همراه و ...، نیاز به یک برنامه‌ریزی جهت تقسیم مناسب وقت برای بهره بردن از همهٔ امکانات، ضرورت ندارد؟ اگر کسی به عمر و شخصیت خود اهمیت می‌دهد، می‌بایست یک تصمیم جدی برای برنامه‌ریزی اتخاذ نماید. برنامه، اهداف اصلی را از فرعی جدا می‌کند و میزان توجه و



۱. غرالحكم و دررالكلم، ج ۴، ص ۵۱۵

۲. همان، ص ۲۰۶

پرداختن به هر کدام را معین می‌سازد و راه رسیدن به اهداف را معرفی می‌نماید. برنامه، جایگاه هر عمل و هر وظیفه‌ای را مناسب با زمان و امکانات و استعدادهایی که انسان دارد، معین می‌کند. در واقع زمان، ظرف عمل ماست.

هر بامداد که سپیده سر می‌زند و سلام روز تازه را ندا می‌دهد، تا بامداد دیگر دقایق و ساعت‌های بسیاری در اختیار ما قرار می‌گیرد. یادمان باشد هر زمانی مناسب کار ویژه‌ای است. حالات روحی و جسمی ما نیز در زمان‌های مختلف، متفاوت است و هر یک کار ویژه‌ای را طلب می‌کند. بنابراین هر زمانی اقتضای اعمال خاصی دارد. ساعات روز، ایام هفته، ماهها و فصل‌های هر سال و نیز مراحل مختلف عمر ویژگی‌هایی دارند که آنها را از دیگر ایام و ماهها و سال‌ها متمایز می‌سازد.

دوران کودکی دورهٔ شکوفایی توانایی‌های طبیعی است و دوران نوجوانی و جوانی دورهٔ کسب مهارت‌ها، دانش‌اندوزی‌ها، آمادگی برای حضور در جامعه و به‌خصوص زمان‌شکوفایی معنوی و انتخاب‌های بزرگ است. انتخاب‌هایی که شخصیت و منش انسان را رقم خواهند زد. برای توفیق در این مهم همواره نیازمند الگوهایی هستیم که بتواند ما را در این مسیر باری نماید. این الگوها چه کسانی هستند؟



رسول خدا ﷺ و اهل بیت ﷺ ایشان الگوی ما در برنامه ریزی

پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ ایشان ﷺ سفارش‌های فراوانی به یاران و پیروان خود نموده‌اند تا آنان نیز زندگی با برنامه دقیق و هدفمندی طراحی نمایند. آنها خود نیز برنامه دقیقی برای زندگی خود داشته‌اند.

روزی امام حسین علیه السلام از پدر گرامی خود پرسیدند: وقتی رسول خدا ﷺ به خانه می‌رفتند چه می‌کردند؟ ایشان فرمودند:

«در منزل، اوقات خود را سه قسمت می‌کرد: قسمتی برای عبادت، قسمتی برای اهل خانه و قسمتی برای رسیدگی به کارهای خود. سپس آن قسمتی را که به خود اختصاص داده بود، میان خود و مردم تقسیم می‌کرد و عموم مردم را به حضور می‌پذیرفت.»^۱

رمز موافقیت

برای موافقیت در انجام برنامه‌های معنوی امور زیر ضرورت دارد:

۱ تصمیم و عزم برای حرکت:

عزم به معنای اراده، قصد و آهنگ است. آدمی با اراده و عزم، آنچه را که انتخاب کرده است عملی می‌سازد. البته عزم و اراده انسان‌ها متفاوت است. هرقدر که عزم قوی‌تر باشد، رسیدن به هدف آسان‌تر است. استواری بر هدف، شکیبایی و تحمل سختی‌ها برای رسیدن به آن هدف از آثار اراده قوی است. کارهای بزرگ عزم‌های بزرگ می‌خواهد. آنان که عزم و اراده ضعیفی دارند در برابر تنبیاد حوادث، تاب نمی‌آورند. اما آنان که اراده‌ای قوی دارند، سرنوشت را به دست حوادث نمی‌سپارند و با قدرت به سوی هدف قدم برمی‌دارند. داستان زندگی پیامبران، گواه این مدعاست. از این‌روست که گفته‌اند درجات انسان‌ها وابسته به درجات عزم آنهاست.

۱. نگاهی دوباره به سیمای پیامبر ﷺ، ص ۴۳

۲ مشارطه :

پس از آنکه انسان جهت زندگی خود را مشخص کرد و مسیر کلی آیندهاش را معین نمود، و کمالش را شناخت، باید اعمال متناسب با آن را بشناسد و به تدریج آنها را انجام دهد و با خود شرط کند که آن کارها را انجام دهد و از اموری که برخلاف جهت زندگی اوست دوری کنند. به این کار مشارطه می‌گویند.

امام سجاد علیه السلام در دعای سی و یکم صحیفة سجادیه – معروف به دعای توبه – به خداوند متعال عرض می‌کند :

«وَلَكَ يَا رَبِّ شَرْطِي أَلَا أَعُودُ فِي مَكْرُوهِكَ.»

«پروردگارا! شرطی در پیشگاه تو کردهام که به آنچه دوست نداری بازنگردم.»

بدیهی است که ائمه معصومین علیهم السلام با بیان ادعیه‌ای از این قبیل، به دنبال تعلیم مراحل خودسازی به پیروان خود بوده‌اند، همچنان که شکل صحیح مناجات با خداوند را به آنها می‌آموزنند.

در مشارطه انسان، مانند بازرگانان در تجارت مادی با خود شرط می‌کنند که در عمل صداقت داشته باشند و اگر از شرایط مقرر در عهدنامه تخلف نمایند خود را مورد سرزنش قرار دهند.

برای تحقق این مهم، توصیه می‌شود که فرد اینگونه تصور کند که عمرش پایان یافته، از خدا تقاضای بازگشت می‌کند و عاجزانه به درگاه خدا التماس می‌نماید :

«قال رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلَّى أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ^۱»

«خداوندا مرا بازگردن تا به جبران آنچه انجام داده‌ام عمل شایسته انجام دهم.»

سپس طبق ادامه آیه با پاسخ منفی مواجه می‌گردد : کلا! «هرگز.»

حال انسان می‌بایست قدری تأمل کند و باز فرض نماید که فرصلت بازگشت به او داده شده است. بنابراین، باید با خود شرط کند اموری را انجام دهد و برخی دیگر را ترک کند. شهید مطهری علیه السلام پیشنهاد می‌کند که جهت عدم فراموشی این شرط، آن را روی کاغذ

بیاورد.^۲

۱. سوره مؤمنون، ۹۹ و ۱۰۰

۲. مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۷۶۲، تعلیم و تربیت در اسلام

فعالیت

نوشتن چه تأثیری در رعایت برنامه‌ها و پرهیز از امور مخالف آن دارد؟ در این خصوص با دوستانان در کلاس گفتگو کنید.

۳

فرض کنید در میدان مبارزه و جنگ هستیم و دشمن به دنبال هجوم و تسلیم کردن ما می باشد. حال در نظر بگیرید که در همین اوضاع، مرزداران یا رزم‌مندگان خط مقدم، به خوش‌گذرانی و عیاشی مشغول شوند. چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ فردی که تصمیم و عهد برای طی مسیر کمال را دارد، با دشمنان متعدد آشکار و پنهانی رو به روست که در صدد از بین بردن عهدهای او و یا کم رنگ نمودن آنها هستند. وظیفه فرد در این شرایط چیست؟

یکی از مهم‌ترین این دشمنان نفس انسان است. بزرگان دین همواره مردم را از زیاده‌خواهی‌های نفس بر حذر داشته‌اند. امام علی^{علی‌الله‌ السلام} می‌فرمایند: «آعدی عذوق اک تئشک^۱».»

«دشمن ترین دشمن تو، نفس تو است.»

بنابراین همواره باید مراقب نفس خود باشیم که در صورت سرکشی و زیاده‌خواهی، به دشمن ترین دشمن ما تبدیل خواهد شد.

شهید مطهری در تعبیر دیگری شرایط کسی که مسیر کمال را می‌پسندید به مثابه شرکایی می‌داند که در معامله به یکدیگر اطمینان ندارند و همواره باید مراقب مکر و خدعاً طرف دیگر باشند^۲. این شریک خائن با کمترین غفلت انسان را از حرم الهی بیرون رانده و در این تجارت معنوی و رشکسته می‌کند و مصدق آیه شریفه زیر می‌گرداند:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ حَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ لَا جَرْمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ»^۳

٦٤ . بحار الأنوار، ج ٧٦، ص

۲. مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۷۶، تعلیم و تربیت در اسلام

٣. سورہ هود، ۲۱ و ۲۲

در عین حال به یاد داشته باشیم که در این مسیر خداوند یار ماست و آغوش پر مهرش را بر روی ما گشوده است. این سخن خداست که هر کس که یک و جب به سوی من آید یک گام به سوی او خواهم رفت و هر کس گامی به سوی من آید، دو گام به سویش برخواهم داشت و هر کس آهسته به سویم آید شتابان به جانب خواهم رفت.

۴ محاسبه و ارزیابی :

از امیر المؤمنین امام علی علیه السلام پرسیدند :
زیر کترین آدم‌ها کیست؟

فرمود : «کسی که از خود و عمل خود برای بعد از مرگ حساب بکشد.»

پرسیدند : چگونه؟

فرمود : چون صبح تا شب به کار و زندگی پرداخت، در شب به خود برگرد و بگوید : ای نفس! امروز روزی بود که بر تو گذشت و دیگر بازنمی گردد. خدا درباره این روز از تو خواهد پرسید که آن را چگونه گذراندی و در آن چه کردی؟ آیا به یاد او و سپاس از او بودی؟ آیا گره از کار فربسته مؤمنی گشودی؟ آیا گرد غم از چهره‌ای زدودی؟ آیا ...؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود :

«به حساب خود رسیدگی کنید، قبل از اینکه به حساب شما برستند.»^۲

قرآن کریم نیز به همه مؤمنین دستور محاسبه داده است و فرموده است :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَنْتَرُ نَفْسٍ مَا قَدَّمَتْ لِعِدِٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
حَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ^۳»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید و هر کس باید بنگرد که چه چیزی برای فرداش پیش فرستاده است، تقوای الهی پیشه کنید، به درستی که خدا از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.»

دستور محاسبه در این آیه، همراه با دو تقوا است، تقوای اول برای آن است که انسان به محاسبه و ادار نماید و تقوای دوم برای آن است که انسان در مقام محاسبه، خدا را در نظر

۱. بخار الأنوار، ج ۷، ص ۶۸

۲. بخار الأنوار، ج ۷، ص ۹۶

۳. سوره حشر، ۱۸

بگیرد و دست به توجیهات تزند و کارهای خلاف خود را موجه جلوه نداده و احیاناً برای آن، کلاه شرعی درست نکند، زیرا خدا بر اعمال او آگاهی کامل دارد.

این نکته بسیار شایان توجه است زیرا انسان براساس خصلت خودخواهی و خودپسندی که دارد (جز عدهٔ قلیلی از اولیاء الله) در صورت مشاهده خلاف، به جای آنکه دست به اصلاح زده و نفس خود را مورد عتاب و عقاب قرار دهد و در صدد جبران گذشته برآید؛ کارهای خلاف خود را توجیه می‌کند به طوری که، گویا این عمل بر او واجب و ترک آن معصیت بوده است.

بنابراین، تنها تقوایی که انسان را به محاسبه و ادار نماید کافی نبوده، بلکه مهم تقوای در مقام محاسبه است، که اگر این تقوا وجود نداشته باشد، چه بسا رشت ترین کارها، زیباترین آن جلوه داده شده، و انسان خود را نه تنها مقص نماید و سرزنش نمی‌کند، بلکه با رضایت و خوشحالی خود را برای انجام مکرر آن آماده می‌سازد، در عین آنکه از دشمن درونی شکست خورده، خود را پیروز و فائق می‌بیند؛ و تمام خطرها در همینجا است که انسان فریب شیطان و نفس اماره را بخورد، رشت را زیبا مشاهده نماید. این گونه افراد در بینش قرآن کریم از ورشکسته‌ترین انسان‌ها در تجارت معنوی به حساب می‌آیند، چنان که فرمود:

«فَلَمَّا نَبَيَّكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحِسِّنُونَ صُنْعًا»^۱

ولذا تمام هم یک انسان کامل این است که فریب شیطان و نفس اماره را نخورد و رشت را زیبا نبیند و مصدق آیه کریمه «أَفَمَنْ زُيَّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا»^۲ نگردد و کمال انسان کامل نیز در همین جهت است.

ثمره محاسبه نفس

امام علی^{علیہ السلام} می فرماید :

«مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَ عَلَى عِيوبِهِ وَ أَحاطَ بِذُنُوبِهِ وَ اسْتَقَالَ الْذُنُوبَ، وَ أَصْلَحَ الْعِيوبِ.»^۳

۱. سوره کهف، ۱۰۳ و ۱۰۴

۲. سوره فاطر، ۸

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۴

«هر که به محاسبه نفس خود پردازد به عیب‌هایش آگاه می‌شود و به گناهانش بی‌می‌برد و آنها را جبران می‌نماید و عیب‌ها را برطرف می‌سازد.»

بهتر است که هر شب کارهای روز خود را ارزیابی کنیم و پایان هفته نیز به حساب آن هفته، رسیدگی کنیم. یکی از بهترین زمان‌های محاسبه، شب‌های قدر ماه مبارک رمضان است تا بتوانیم براساس آن ارزیابی که از خود کردایم، در همان شب‌ها تصمیم‌های بهتری برای آینده بگیریم.

۵ معاتبه :

در این مرحله لازم است که انسان پس از انجام محاسبه، نفسش را به‌حاطر امور ناشایستی که احیاناً مرتكب آنها شده است مورد سرزنش قرار دهد و در پی جبران نقاط ضعف خود برآید. مانند راننده‌ای که از چراغ قرمز عبور کرده است و با سوت مأمور راهنمایی و رانندگی مواجه می‌شود و وی را از اشتباهش آگاه می‌سازد.

۶ معاقبه :

پس از مراحل مذکور، نوبت به «معاقبه» یعنی مجازات نفس می‌رسد. این مجازات دارای مراحل و مراتبی است مانند محروم کردن نفس از برخی لذت‌ها در مدتی معین و یا انجام اعمال عبادی خاص.

امیر مؤمنان علی^{علیهم السلام} در بیان اوصاف متقین در نهج البلاغه می‌فرماید:

«هرگاه نفس او در انجام وظایفی که خوش ندارد، سرکشی کند، او هم از آنچه دوست دارد، محرومش می‌سازد.»

در حالات فقیه بزرگ عالم شیعه، مرحوم آیت الله بروجردی، نقل شده که هرگاه عصبانی می‌شد و احیاناً به بعضی از طلاب در کلاس درس پرخاش می‌کرد، با وجود اینکه این پرخاش پدرانه و برای تربیت آنها بود اما از همین پرخاش مختصر پشیمان شده و در مقام عذرخواهی و جبران برمی‌آمد و طبق نذری که داشت فردای آن روز را برای جبران این کار روزه می‌گرفت و خود را معاقبه می‌نمود.^۱

۱. خوب تراز آفتاب فَلَك، عبدالحسن بزرگمهر نیا

با این وجود، آنچه که ذکر شد با محرومیت‌های بی‌موردنی که برخی صوفیان برای خود در نظر می‌گیرند، بسیار فرق دارد.

پرسش و پاسخ

۱ با کمک معلم خود نمونه‌ای از برنامه‌ریزی بزرگان در زندگی و پایبندی به آن را بباید و در کلاس مطرح کنید.

۲ آیا اصولی که درس، برای موفقیت در برنامه مطرح کرده از قبیل عزم، محاسبه، مشارطه، مراقبه و غیره قابل تعمیم به سایر برنامه‌های زندگی است؟ مثالی ذکر نماید.

۳ هر یک از روایات زیر به کدام یک از مراحل برنامه‌ریزی معنوی اشاره دارد؟
امام علی علیه السلام : «أَقْوَى النَّاسِ أَعْظَمُهُمْ سُلْطَانًا عَلَى نَفْسِهِ.»^۱

امام کاظم علیه السلام : «لَيْسَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا إِسْتَرَادَ اللَّهُ وَإِنْ عَمِلَ سُوءًا إِسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَتَابَ إِلَيْهِ .»^۲

امام علی علیه السلام : «مَنْ ذَمَّ نَفْسَهُ أَصْلَحَهَا، مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ ذَبَحَهَا.»^۳

۱. تصنیف غرر الحكم و در الكلم، ص ۲۳۵.

۲. الكافی، ج ۲، ص ۴۵۳.

۳. غرر الحكم، ص ۶۶۱، ح ۱۴۴۸.

محبّت به خدا



«إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذاقَ حَلاوَةَ مَحْبَبِكَ، فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا ... يَا مُنْتَهِي
قُلُوبِ الْمُسْتَأْقِينَ، وَيَا غَایَةَ آمَالِ الْمُجَبَّينَ، أَسَأْلُكَ حَبَّكَ، وَ
حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ، وَحُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوَصِّلُنِي إِلَى قُرْبِكَ، وَأَنْ تَجْعَلَكَ
أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا سِواكَ، وَأَنْ تَجْعَلْ حُبَّي إِيَّاكَ قَائِدًا إِلَى رِضْوَانِكَ».»

«بارالها! خوب می دانم آن که لذت دوستیات را چشیده باشد، غیر تو
را اختیار نکند و آن که با تو انس گیرد لحظه‌ای از تو رویگردن نشود
بارالها! ای آرمان دل مشتاقان و ای نهایت آرزوی عاشقان!
دوست داشتن را از خودت خواهانم.^۱»

به راستی دوستی با خدا چه آثاری دارد که پیشوایان دین و پیروان ایشان مشتاق
آن بوده‌اند؟

چگونه می‌توان دل را به این آذین، آراست؟

۱. برگرفته از دعای مناجات المحبین امام سجاد علیه السلام

ارزش ما

عده‌ای از اندیشمندان برتر دنیا در یکی از کشورهای اروپایی جمع شده بودند تا درباره موضوع «معیار ارزش واقعی انسان» به بحث و تبادل نظر پردازند.

علت انتخاب این بحث، این بود که ما برای سنجش ارزش بسیاری از اشیا، معیار خاصی داریم؛ مثلاً معیار ارزش طلا به عیار آن است، معیار ارزش درخت میوه به کیفیت محصول آن و معیار ارزش مزرعه به میزان حاصلخیزی آن است؛ اما معیار ارزش انسان چیست؟!



هر کدام از جامعه‌شناسان صحبت‌هایی در این باره داشتند و معیارهای خاصی ارائه دادند. وقتی نوبت به من رسید، به جایگاه رفتم و گفتم: اگر می‌خواهید یک انسان چقدر ارزش دارد، ببینید به چه چیزی علاقه دارد و به چه چیزی عشق می‌ورزد. کسی که عشقش یک آپارتمان است، در واقع ارزشش به مقدار همان آپارتمان است. کسی که عشقش ماشین است، ارزشش به همان میزان است. اما کسی که عشقش خداوند متعال است، ارزشش به اندازه خداست. با تمام شدن حرفم، تمامی جامعه‌شناسان حاضر در جلسه برای چند دقیقه بلند شدند و برایم دست زدند. وقتی تشویق آنها تمام شد، گفتم: عزیزان! این کلام من نبود، بلکه از شخصی به نام علی بلژیک بود.

ایشان در نهج البلاغه فرموده‌اند: «ارزش هر انسانی به اندازه چیزی است که دوست می‌دارد.»^۱

علّامه در ادامه می‌فرمایند: عشق حلال به این است که انسان (مثلاً) عاشق پنجاه میلیون تومان پول باشد، حال اگر به انسان بگویند: «ای پنجاه میلیونی!!» چقدر بدش می‌آید؟ در واقع می‌فهمد که این حرف توهین در حق اوست. حالا که تکلیف عشق حلال اما دنیوی معلوم شد؛ ببینید اگر کسی عشق به گناه و معصیت داشته باشد چقدر پست و بی‌ارزش است.^۲

نقش محبت

محبت و دوستی سرچشمہ بسیاری از تصمیم‌ها و کارهای انسان است. فعالیت‌هایی که آدمی در طول زندگی انجام می‌دهد، ریشه در دلبستگی‌ها و محبت‌های او دارد و همین محبت‌هاست که به زندگی آدمی جهت می‌دهد. به هر میزان که محبت شدیدتر باشد، تأثیر آن نیز در زندگی عمیق‌تر و گسترده‌تر است؛ مثلاً کسی که دوستدار ثروت است، سمت و سوی همه کارهای خود را رسیدن به ثروت قرار می‌دهد، کسی که شیفتۀ مد است، دل مشغولی شب و روز او دست یافتن به آخرین مدهاست و کسی که محبوب و معشوق خود را دانشمند یا هنرمندی قرار می‌دهد، ظاهر و حتی نوع و سبک زندگی خود را شبیه وی می‌سازد.

پیامبر خدا ﷺ با توجه به نقش محبت، می‌فرماید:

«هر کس در روز قیامت با محبوب خود محشور می‌شود.»^۳

محبوب حقیقی

هر کسی اندکی تأمل کند، خواهد دید که زیبایی‌ها و خوبی‌هارا دوست می‌دارد، از بدی‌ها و زشتی‌ها متنفر است و در درون خود در جستجوی سرچشمۀ خوبی‌ها و زیبایی‌هast و تا به آن نرسد، آرام و قرار ندارد. این سرچشمۀ همان خداوند است. هر کس عاشق زیبایی و کمال است، او را دوست می‌دارد و دل به او می‌سپارد.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۸۱

۲. برگرفته از خاطرات علامه جعفری

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۶

اگر انسان دل به سرچشمه کمالات و زیبایی‌ها یعنی خداوند سپارد، و قلب خود را جایگاه او کند، زندگی اش رنگ و بوی دیگری می‌یابد و هر میزان که ایمان انسان به خدا بیشتر شود، محبت وی نیز به خدا بیشتر می‌شود. عشق و محبت الهی افسردگی، ترس و یأس را از پین می‌برد و نشاط، شجاعت و قدرت می‌بخشد. تنبل را چالاک و زرنگ، بخیل را بخشنده، کم طاقت و ناشکیبا را صبور و شکیبا می‌کند و سرانجام آدمی را از خودخواهی به ایثار و از خودگذشتگی می‌رساند؛ عشق به خدا چون اکسیری است که مرده را حیات می‌بخشد و زندگی حقیقی به وی عطا می‌کند. این همه تحول به این علت است که قلب انسان جایگاه خداست و جز با خدا آرام و قرار نمی‌یابد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید :

«الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنْ حَرَمَ اللَّهِ عَيْرَ اللَّهِ.»

«قلب انسان جایگاه و حرم خداست، در حرم خدا، غیر خدا را جاندھید.»

دل سراپرده محبت اوست دیده آئینه‌دار طلعت اوست^۱

از همین رو، قرآن کریم یکی از ویژگی‌های مؤمنان را دوستی و محبت شدید آنان نسبت به خدا می‌داند :

و بعضی از مردم همتایانی را به جای خدا می‌گیرند	وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنَدًا
آنان را دوست می‌دارند مانند دوستی خدا	يُحِبُّونَهُمْ كَمَنْ يَحِبُّ اللَّهُ
اما کسانی که ایمان آورده‌اند به خدا محبت بیشتری دارند	وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُ حُبًّا لِّلَّهِ ^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۵

۲. حافظ

۳. سوره بقره، ۱۶۵

آثار محبت به خدا

اکنون که با نقش محبت آشنا شدیم و دانستیم که یکی از ویژگی‌های مؤمنان، حُبٌ خداوند است به برخی از آثار محبت به خدا می‌پردازیم:

الف: پیروی از خداوند

هرگاه انسان کسی را از صمیم دل دوست داشته باشد، خواسته‌هایش را سرلوحه خود قرار می‌دهد تا شاهدی بر صداقت‌ش در دوستی باشد. در شعر منسوب به امام صادق علیه السلام آمده است:

«خدا را نافرمانی کنی و اظهار دوستی با او نمایی؟
به جان خودم این رفتار شگفت است.
اگر دوستی‌ات راستین بود، اطاعت‌ش می‌کردی
زیرا دوستدار، مطیع محبوب خود است.»

احترام به خواسته‌های محبوب و انجام آنها، نه تنها نشانه صداقت در دوستی و علاقه است، بلکه افزایش و استحکام محبت و دلستگی به محبوب و تزدیک شدن به او را در بی‌دارد، به خصوص وقتی که این دستورات از جانب خدا باشد. دستورات و خواسته‌هایی که مبنی بر مصلحت ماست و اطاعت از آنها سعادت و رستگاری و کمال ما را در بی‌دارد. او نیازی ندارد تا به ما فرمان دهد و نیازش را برطرف کند.

اگر کسی را دوست داشته باشیم تلاش می‌کنیم هر آنچه او دوست دارد را انجام دهیم و خود را بیشتر به او تزدیک کنیم. برای اینکه دوستی خود را با خدا بیشتر کنیم، کارهای زیادی برای انجام دادن وجود دارد. پیشوایان ما در این راه به ما یاری رسانده‌اند:

«خداوند؛ بنده گناهکار تو به کننده را دوست دارد.»^۲

«خداوند، انسان باحیای بربار باعفتش را که پاکدامنی می‌ورزد، دوست دارد.»^۳

«خداوند، رسیدگی به دلسوزخان و درماندگان را دوست دارد.»^۴

۱. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۵

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۳۵

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲

۴. نهج الفضاحة، حدیث ۷۵۶

«خداوند، کسی که جوانیش را در اطاعت او بگذراند دوست دارد.^۱

«خداوند، زیبایی و آراستگی را دوست دارد.^۲

برخی می‌گویند: قلب انسان با خدا باشد کافی است و عمل به دستورات او ضرورتی ندارد، آنچه اهمیت دارد، درون و باطن انسان است، نه ظاهر او. اما این توجیه، با کلام خداوند سازگار نیست. خداوند، عمل به دستوراتش را که توسط پیامبر ﷺ ارائه شده است، شرط اصلی دوستی با خدا اعلام می‌کند:

«قُلْ إِنَّ كُنْثَمْ ثُجِبُونَ اللَّهَ فَأَيَّّعُونِي يُحِبِّكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ.^۳

«ای پیامبر، بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستان بدارد و گناهاتان را بیخشد.»

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«مَا أَحَبَّ اللَّهَ مَنْ عَصَاهُ.»^۴

«کسی که از فرمان خدا سریعچی می‌کند، او را دوست ندارد.»



۱. نهج الفضاحه، حدیث ۸۰۰

۲. کافی، ج ۶، ص ۴۴۰

۳. سوره آل عمران، ۲۱

۴. امالی شیخ صدق، ص ۳۶۹

ب : دوستی با دوستان خدا

اگر محبت خداوند در دلمان خانه کند، محبت کسانی که رنگ و نشانی از او دارند، در دل ما جای می‌گیرد. به هر میزان که ایمان ما به خداوند و محبت ما به او بیشتر و قوی‌تر باشد، محبت ما به دوستان خدا فزون‌تر می‌شود. انبیاء و اولیای الهی و مجاهدان راه حق و آنان که در مسیر بندگی خدا حرکت کردند، دوستان خداوند هستند و برترین این دوستان، رسول خدا ﷺ و اهل بیت ایشان ﷺ هستند که با تمام وجود به خدا عشق ورزیدند و زندگی خود را در اطاعت کامل خداوند سپری کردند. دوستی با آنان، همان دوستی با خداوند و محبت به آنان در مسیر محبت به خداوند است.

روزی علی ﷺ وارد مسجد شد و مثل همیشه در کنار پیامبر گرامی اسلام ﷺ بر زمین نشست. برخی به بدگویی از علی ﷺ پرداختند. پیامبر که از دشمنی آنان با ایشان خبر داشت از بدگویی آنها خیلی ناراحت شد، به گونه‌ای که در چهره مبارکشان نمایان شد. ایشان در حالی که دست علی ﷺ را در دست خود داشت، فرمود:

«به خدایی که جانم در دست اوست، بنده‌ای وارد بهشت نمی‌شود، مگر آنکه
مرا دوست داشته باشد و بدانید آن کسی که می‌پندارد مرا دوست دارد، اما از
علی نفرت دارد، دروغ می‌گوید.»

ذکر این نکته ضروری است که محبت به دوستان خدا به معنی بی‌توجهی به دیگران یا دشمنی با آنان نیست. بلکه در اسلام، توجه به عموم انسان‌ها ضرورت دارد. از رسول خدا ﷺ روایت شده است که :

«الْخَلُقُ عِيَالُ اللَّهِ تَعَالَى فَأَحَبُّ الْخَلَقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ.»^۱

تمام انسان‌ها مخلوق خدایند و تا زمانی که پاییند به کرامت ذاتی خود هستند، محترم‌اند و در جهت کمک و یاری به یکدیگر باید تلاش کنند و روابط میان مسلمانان با آنان باید بر مبنای احسان، رحم و شفقت باشد.

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
نشاید که نامت نهند آدمی	تو کز محنت دیگران بی‌غمی

۱. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۶۱۳

ج : بیزاری از دشمنان خدا و مبارزه با آنان

عاشق روشنایی، از تاریکی می‌گریزد و آنکس که به دوستی با خدا افتخار می‌کند، با هرچه ضدخدایی است، مقابله می‌نماید. او دوستدار حق و دشمن باطل است.

عاشقان خدا پرچم دار مبارزه با ستم و ستمگران بوده‌اند. همهٔ پیامبران، از حضرت نوح^{علیهم السلام} و حضرت ابراهیم^{علیهم السلام} تا پیامبر اسلام^{علیهم السلام} زندگی خود را در مبارزه با ستم و پلیدی گذراندند و پرچم مبارزه را از نسلی به نسل بعد منتقل کردند. نمی‌شود کسی دوستدار خداوند باشد و زشتی و ستم را در جامعه ببیند و سکوت اختیار کند.

از این‌رو، «جهاد در راه خدا» در برنامه تمام پیامبران الهی بوده و بیشتر آنان در حال مبارزه با ستمگران به شهادت رسیده‌اند. امروزه نیز مشاهده می‌کنیم که مستکبران و ستمگران برای رسیدن به منافع دنیایی خود، حقوق ملت‌ها را زیر پا می‌گذارند و آنان را از حقوقشان محروم می‌کنند. رنج و محرومیت مردم فلسطین، یمن، عراق، بحرین و ...، نمونه‌آشکاری از رفتار مستکبران است که جز با مبارزه، برطرف نخواهد شد.

در نتیجه، دینداری با دوستی خدا آغاز می‌شود و برائت و بیزاری از دشمنان خدا را به دنبال می‌آورد. اگر کسی بخواهد قلبش را خانهٔ خدا کند باید شیطان و امور شیطانی را از آن بیرون نماید. جملهٔ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که پایه و اساس بنای اسلام است، مرکب از یک «نه» و یک «آری» است: «نه» به هرچه غیرخدایی است و «آری» به خدای یگانه.^۱

طبق آیات ۳۹ و ۴۰ سوره مبارکهٔ حج، علت مبارزات پیامبران و همچنین جریان مقاومت در عصر کنونی چیست؟



۱. سیری در نهج البلاغه، استاد شهید مرتضی مطهری، ص ۲۸۵

پس دینداری بر دو پایه استوار است : تولی (دستی با خدا و دوستان او) و تبری (بیزاری از باطل و پیروان آن). هرچه دستی با خدا عمیق‌تر باشد نفرت از باطل هم عمیق‌تر است. امام خمینی ره بر مبنای همین تحلیل، به مسلمانان جهان این‌گونه سفارش می‌کند : «باید مسلمانان، فضای سراسر عالم را از محبت و عشق نسبت به ذات حق و نفرت و بعض عملی نسبت به دشمنان خدا لبریز کنند.»^۱

پرسش و پاسخ

- ۱ نشانه دوست داشتن واقعی خداوند چیست؟ چگونه می‌توانیم دریابیم که آیا ما حقیقتاً خدا را دوست خود می‌دانیم یا خیر؟
- ۲ آیا دل پاک و تسبیح گفتن حق تعالی برای رسیدن به حب و دوستی الهی کافی نیست؟

۱. پیام امام خمینی ره به مناسبت حج ۱۴۰۷ ه. ق برابر با ۱۳۶۶ ه. ش



راز اعتماد

ادامه روایات زیر را با گفتگو با دوستانان حدس بزنید.

۱ من و رفیقم از مدینه خارج شدیم تا به پیغمبر اسلام و سپاه مسلمین بییوندیم. اتفاقاً به جمعی از کفار قریش برخوردیم. از ما پرسیدند: آیا برای یاری محمد ﷺ می‌روید؟ از ترس آنها و برای نجات از شرشان گفتیم: نه، ما به مدینه می‌رویم. آنها از ما قول گرفتند که اگر به یاری محمد ﷺ نرویم و علیه آنها جنگ نکیم، آزادمان کنند. ما هم این قول را دادیم و آزاد شدیم. از آنجا به حضور خاتم‌انبیا ﷺ رسیدیم و ماجرا را نقل کردیم و اجازه شرکت در جنگ را خواستیم. پیامبر ﷺ فرمودند:

۲ به شدت دچار گرسنگی بودیم، کمبود آذوقه ما را وادر کرده بود تا از گوشت حیواناتی استفاده کنیم که خوردن گوشت آنها مکروه بود. چندین دژ یهود را تصرف کرده بودیم، اما هنوز دژهایی که مواد غذایی فراوانی در آن انبار شده بود، گشوده نشده بود. بارقه امید در دلمان ایجاد شد، گله‌ای از گوسفند به همراه چوپانشان به ما تزدیک شدند. گله از آن یهودیانی بود که مدتی بود با آنها می‌جنگیدیم. ... چوپان از رسول خدا ﷺ خواست که اسلام را به او معرفی کند. پیامبر ﷺ هم که هیچ کسی را برای دعوت به اسلام کوچک نمی‌شمرد، اسلام را به مرد چوپان معرفی کرد و بدین ترتیب، او مسلمان شد. چوپان به گله گوسفنداش اشاره کرد و گفت: «این گوسفندان، همه مال یهودیان قلعه است که نزد من امانت است. حالا که من مسلمان شده‌ام، با اینها چه کار کنم؟!». پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

خداوند متعال در سوره مبارکه مؤمنون ویژگی هایی را بیان می کند، که هر انسانی با کسب این ویژگی ها به رستگاری و فلاح قطعی می رسد. از جمله این ویژگی ها که در ارتباط با دیگران باید رعایت شود، «امانت داری» و «وفای به عهد» است :

«وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ^۱»

«مؤمنان کسانی هستند که امانت و عهد خود را رعایت می کنند.»

اما امانت داری و وفای به عهد به چه معنا است؟ آیا حفظ امانت و وفای به عهد در ارتباط با همه انسان ها حتی دشمنان ضروری است؟ آثار این دو صفت اخلاقی چیست؟

امانت داری

یکی از مهم ترین واجبات، امانت داری است که دارا بودنش نشانه ایمان و نبودش علامت نفاق است و در اهمیت آن همین بس که پیامبران الهی خود را با صفت «رسول امین» توصیف می کردند به عنوان مثال، حضرت نوح ﷺ می فرماید :

«إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخْوَهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَقَوَّنُ إِنَّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ^۲»

«هنگامی که برادر شان نوح به آنها گفت : آیا تقوا پیشه نمی کنید؟ من برای شما فرستاده امینی هستم.»

خداوند به مردم دستور می دهد که به پیروی از انبیا ﷺ امین باشند و در صورتی که امانتی به آنها داده شد در حفظ آن بکوشند و امانت را به صاحبانش بازگردانند.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْثُرُوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا^۳»

«خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش برسانید.»

عمل به این واجب الهی تا آن اندازه مهم است که رسول خدا، آن را مرزی میان پیروان حقیقی و غیر حقیقی خود می داند :

۱. سوره مؤمنون، ۸

۲. سوره شعراء، ۱۰۶ و ۱۰۷

۳. سوره نساء، ۵۸

«لَيْسَ مِنَ الْمُنْهَاجَ بِالْأَمَانَةِ.^۱

«کسی که در امانت خیانت کند از ما نیست.»

ایشان در روایت دیگری، خیانت در امانت را معادل بی‌دینی معرفی می‌کند:
«لَا دِينَ لِكُنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ.^۲

«کسی که امانت ندارد، دین ندارد.»

مصداق‌های امانت

امانت داری فقط مربوط به حفظ وسائل یا ابزارها مثل وسائل ورزشی دوستانمان، کتاب کتابخانه، منزل اجاره‌ای و... که به ما سپرده شده‌اند، نیست. بلکه نمونه‌های متفاوت‌تری هم دارند؛ مثلاً راز مردم نیز امانت است و هیچ فردی حق ندارد بدون مصلحت خاص، اسرار دیگران را فاش نماید. اسرار و اطلاعات کشور نیز امانت‌اند. افشا، فروختن اسرار و جاسوسی کردن به نفع بیگانگان، مصداق دیگری از خیانت در امانت است.

همچنین نعمت‌های خدا امانت الهی هستند که باید سالم نگه داشته شوند و از هر کاری که سبب فساد آنها می‌شود، باید پرهیز کرد؛ مثلاً زبان، یکی از امانت‌های الهی است، انسان وظیفه دارد سخنان حق را بگوید و از گفتن سخنان لغو و بیهوده خودداری کند و یا گوش که باید از آن در راه شنیدن سخنان حق و غیرحرام استفاده کرد و از شنیدن سخنان باطل و ناروا دوری گزید.

وفای به عهد و پیمان

وفاء از ریشه «وقتی» و به معنای چیزی را به تمام و کمال رساندن است. حفظ و نگهداری چیزی را نیز «عهد» گویند. وفای به عهد بدین معناست که عهد و پیمانی که انسان با دیگران می‌بندد، بدون کم و کاست و مطابق و عده انجام شود.^۳

وفای به عهد و پیمان یکی دیگر از واجبات الهی به شمار می‌رود.

۱. مشکوٰۃ الانوار، ص ۵۲

۲. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۱۶

۳. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۵۹۱ و ۸۷۸

آیات قرآن با تعبیر گوناگون به ما سفارش می‌کند که به تعهدات خود در برابر دیگران پاییند باشیم.
گاهی قرآن با ستودن افراد نیکوکار یکی از ویژگی‌های قابل ستایش آنها را وفای به عهد
می‌شمرد :

«وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا١»

«وَأَنَّانَ كَهْ چون عَهْدَ بَنَدَنَ، بَهْ عَهْدَ خَوْدَ وَفَادَارَنَدَ.»

گاه با صراحة به وفا به عهد فرمان می‌دهد و انسان را در برابر تعهدات خود، مسئول می‌داند :
«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤُلًا٢»

«وَبَهْ پِيَمانَ [خَوْدَ بَا دِيَگَرَانَ] وَفَا كَنِيدَ، زِيرَا كَهْ ازْ پِيَمانَ پِرسَشَ خَوَاهَدَ شَدَ.»

و گاه افراد عهده‌شکن و بی‌توجه به پیمان‌های اجتماعی را نکوهش می‌کند. در یکی از این آیات بدترین جنبندگان تزد خدا را کسانی می‌داند که کفر ورزیده و ایمان نیاورده‌اند همانان که از ایشان پیمان گرفته شده، ولی هر بار پیمانشان را می‌شکنند و از خدا پروا نمی‌کند.

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ عَاهَدُتُمُهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ
عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّسِعُونَ»^۳

پیغمبر اکرم ﷺ به وفای به عهد بسیار اهتمام داشت؛ از آن جمله در صلح حدیبیه بین آن حضرت و مشرکین مکه پیمانی بسته شد به این مضمون که اگر کسی از پیروان رسول خدا پیامی برای قریش برد و همانجا به مشرکان پناه آورد، آنها می‌توانند او را نگه دارند و پناه دهند. اما اگر کسی از پیام‌آوران قریش به پیامبر پناهنده شد، پیامبر ﷺ نمی‌تواند او را پیذیرد و به او پناه دهد. رسول خدا ﷺ بر این پیمان استوار بود و کسی از افراد قریش را در آن هنگام نمی‌پذیرفت.

ابورافع می‌گوید : قریش مرا به نزد پیامبر ﷺ فرستادند تا پیام مشرکان را به پیامبر ﷺ برسانم. هنگامی که آن حضرت را دیدم در دلم نور اسلام تایید. به آن حضرت عرض کردم : یا رسول الله! من دیگر به سوی قریش بر نمی‌گردم. فرمود : من برخلاف عهد عمل نمی‌کنم و پیام‌آوران را نگه نمی‌دارم. تو به سوی آنان بازگرد و اگر دیدی باز اسلام را می‌خواهی، از نوبه سوی ما باز آی.

۱. سوره بقره، ۱۷۷

۲. سوره اسراء، ۳۴

۳. سوره آنفال، ۵۵ و ۵۶

آثار و فای به عهد

آثار فردی :

تحکیم روابط دوستانه و به وجود آمدن اعتماد و اطمینان بین دوستان بدون پایبندی به تعهدات میسر نیست. عهدشکنی و عدم پایبندی به تعهدات، بیشترین نقش را در ایجاد جو بدبینی و نفاق در بین دوستان ایفا می کند.

حضرت علی علیله می فرماید :

«لا تَعْتَدِدُ عَلَىٰ مَوَدَّةٍ مَنْ لَا يُوفِي بِعَهْدِهِ^۱»

«بر دوستی کسی که به عهد خود وفا نمی کند، اعتماد مکن.»

آثار اجتماعی :

مهم ترین سرمایه یک جامعه، اعتماد متقابل افراد به یکدیگر است. اصولاً آنچه جامعه را از صورت آحادی برآکنده بیرون می آورد و همچون رشته‌های زنجیر به هم پیوند می دهد، همین اصل اعتماد متقابل است که پشتوانه فعالیت‌های هماهنگ اجتماعی و همکاری در سطح وسیع می باشد.



۱. تصنیف غررالحكم و ذُراللِکَم، ص ۴۱۸، حدیث ۹۵۶۲

یکی از اموری که سبب می‌شود این اعتماد متقابل افراد در جامعه افزایش یابد عمل به تعهدات است. تعهدات زیربنای حیات اجتماعی در زمینه‌های گوناگون است. اگر این تعهدات به استحکام خود باقی بماند، جامعه به سمت پیشرفت حرکت کرده و در نتیجه حیات آن برقرار می‌ماند. هر اندازه مردم بیشتر آن را رعایت کنند، به یکدیگر اعتماد بیشتری پیدا می‌کنند و درنتیجه، بیشتر احساس آرامش کرده و با خیال راحت تری به فعالیت می‌پردازند و رشد اقتصادی، فرهنگی و... کشور و سعادت مردم را شاهد خواهند بود ولی اگر در استحکام معاهدات، تزلیلی به وجود آید. جامعه به سمت احتفاظ می‌رود و در نتیجه حیات آن مختل می‌شود.

زمانی که عهده‌شکنی منش و رفتار جامعه‌ای گردد، دروغ و خیانت در میان آنها رواج می‌یابد. درنتیجه، افراد جامعه نسبت به یکدیگر بدین و بی اعتماد می‌شوند. این امور، افراد جامعه را از هم جدا کرده و اتحاد آنها را از بین می‌برد.

راههای افزایش و فای بعهد

۱ تعهد به میزان توانایی:

هر کس بخواهد به دیگری وعده‌ای بدهد باید در موقع تعهد دادن، قدرت خود را ارزیابی کند که آیا می‌تواند به وعده‌ای که می‌دهد وفا کند یا نه و در صورتی که توانایی ندارد وعده ندهد. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«لَا تَعِدْ بِمَا تَعْجِزُ عَنِ الْوَفَاءِ».

«چیزی را که از وفا کردن به آن عاجز هستی، وعده مکن.»

۲ توجه به کرامت انسان‌ها:

همه افراد، دارای ارزش و کرامت انسانی هستند. اگر ما این کرامت انسانی را در روابط اجتماعی مان در نظر داشته باشیم، به پیمان‌های خود وفادار خواهیم بود. گاهی اوقات با فراموش کردشان و جایگاه انسان‌ها در نزد خداوند، به خاطر کوچک شمردن طرف مقابل یا

۱. فهرست غرر، ص ۷۰۴

کوچک بودن او به قول‌ها و وعده‌هایی که داده‌ایم وفا نمی‌کنیم؛ مثلاً ممکن است به قول‌هایی که به برادر یا خواهر کوچک‌ترمان داده‌ایم اهمیت ندهیم.

۲ توجه به پیامدهای پیمان‌شکنی :

اگر وفای به عهد در انسان کم رنگ شود، ضربه شکننده‌ای بر شخصیت او وارد می‌گردد. چنین فردی در هر عرصه و صحنه‌ای که پا بگذارد، جزی اعتمادی و بی‌توجهی چیز دیگری باقی نخواهد گذاشت و در همه‌جا انگشت نما خواهد شد. و حتی امرار معاش او تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

طرد شدن از طرف دیگران و عدم صلاحیت برای پایداری در روابط دوستی، از دیگر زیان‌های پیمان‌شکنی است. کسی که پیمان‌شکن است، چگونه می‌تواند دوستی صمیمی و مورد اعتماد شناخته شود.

نکته :

یکی از انواع پیمان‌ها، پیمان‌هایی است که با خدا می‌بندیم. شکستن پیمان با خدا آثار معنوی نیز دارد؛ به اجابت نرسیدن دعاها از آن جمله است. شاید انسان خود را بسان ماشینی فرض کند که سازنده و مالک آن باید همواره نیازهایش را برآورده و تصور کند چون آفریننده او خداوند است، پس باید همواره او را کمک کند، بدون اینکه عهدی برگردان وی باشد؛ در حالی که چنین نیست، زیرا خداوند عهد‌هایی برگردان بنده‌اش دارد که باید عملی شوند تا خداوند نیز پیمانش را وفا کند. امام صادق علیه السلام در پاسخ عده‌ای که از علت عدم استجابت دعا پرسیده بودند، فرمودند: «به دلیل اینکه شما به عهد‌های خود در پیشگاه خداوند وفا نمی‌کنید، در حالی که خدای تعالی می‌فرماید: به عهد من وفا کنید تا من به عهد شما وفا کنم. به خدا قسم، اگر به عهد خدا وفا کنید، خدای متعال نیز به عهد شما وفا می‌کند.»

پرسش و پاسخ

- ۱- امانت‌داری چگونه موجب استحکام جامعه می‌شود؟
- ۲- در داستان ابتدای درس، اگر گوینده و همراهش به عهدی که با کفار قریش داشتند، عمل نمی‌کردند چه اتفاقی می‌افتد؟

تکبّر



امام حسن مجتبی علیه السلام در بیان عوامل هلاکت انسان، کبر را رأس امور معرفی می‌کند:

«هَلَّاكُ النَّاسِ فِي ثَلَاثٍ :

الْكِبْرُ وَ الْجِرْحُ وَ الْحَسَدُ ،

فَالْكِبْرُ هَلَّاكُ الدِّينِ .^۲»

«هلاکت مردم در سه چیز است: تکبّر، حرص و حسد؛ اما تکبّر مایه هلاک دین است.»

با توجه به اثر مخرب این رذیله اخلاقی در این درس می‌خواهیم بدانیم که:
تکبّر به چه معنایی است؟ چه اقسامی دارد؟ علل و نتایج آن چیست؟ راه علاج آن کدام است؟

۱. این درس، با اندکی تغییرات از کتاب اخلاق اسلامی تألیف آقای حبیب‌الله طاهری، تألیف شده است.

۲. مواضع العددیه، فصل ۱۰، ص ۱۰۰

معنای تکبّر

تکبّر به این معنا است که انسان خود را بزرگ‌تر و برتر از دیگران بداند. اگر انسان خود را برتر و بزرگ‌تر از دیگران بداند، ولی تنها در نفس خود چنین بپنداشد و در عمل آن را ابراز نکند، اصطلاحاً آن را «کبر» گویند و اگر آن صفت را در مقام عمل ابراز و اظهار نماید، «تکبّر» خوانده می‌شود، بنابراین کبر، صفت نفسانی است و تکبّر، عمل خارجی.

اقسام تکبّر

۱ تکبّر در برابر خدا : عده‌ای هستند که در برابر خدا سر تعظیم فرود نیاورده و از عبادت و پرستش او خودداری می‌کنند. آنها خود را «رب» و صاحب مردم می‌دانند و مردم را به عبودیت و بندگی خویش می‌خوانند، همانند نمرود و فرعون و...؛ خداوند درباره این گروه می‌فرماید :

«َمَنْ يَسْتَكِفْ عَنِ عِبَادَةِهِ وَ يَسْتَكِبْ فَسِيْحُ شَرْهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا.^۱

۲ تکبّر در برابر ولی خدا : کسانی بودند که به خدا معتقد بودند اما در مقابل فرستادگان و انبیای خدا خاضع نبودند و خود را برتر می‌دانستند و می‌گفتند : ما چگونه به شما ایمان بیاوریم در حالی که شما همانند ما بشر هستید، و یا دارای ثروت و مال نبوده و از تهییدستان هستید، و اگر ما بخواهیم از شما که همانند ما بشر هستید تبعیت کنیم، ضرر خواهیم کرد. قرآن کریم نیز از این گروه خبر می‌دهد، چنان که از زبان فراعنه نسبت به موسی و هارون علیهم السلام نقل می‌کند که می‌گفتند :

«أَنُؤْمِنُ لِشَرِّينَ مِثْلِنَا وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ^۲

و یا آنکه سران قوم نوح علیهم السلام برای اینکه مردم به پیامبر خدا ایمان نیاورند، به آنها می‌گفتند :

«وَ أَئِنَّ أَطْعُمُ شَرَّاً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَásِرُونَ.^۳

۱. هر کس از بندگی خدا سریچی کند و دعوی برتری نماید، زود باشد که خدا همه را به سوی خود محسور سازد (نساء، ۱۷۲)

۲. آیا ما به دو شری مثل خودمان ایمان بیاوریم، درصورتی که طایفه آن مردم، ما را اطاعت می‌کردند (مؤمنون، ۴۷)

۳. اگر بشری مانند خود را اطاعت کید، بسیار زیان کار خواهد بود (مؤمنون، ۳۴)

۳ تکبّر در برابر بندگان خدا : تکبّر در مقابل بندگان خدا به این معنا است که انسان دیگران را حقیر و پست شمرده و خود را بزرگ و برتر از آنان بشمارد.

اگرچه خطر این نوع از تکبّر به مقدار دو قسم اول نیست (زیرا آن دو قسم منجر به کفر می‌شوند) ولی از گناهان بزرگ است و مانع کمالات انسان خواهد بود، برای آنکه کربایی و عظمت، تنها در خور شان کسی است که از همه نقایص و بیچارگی‌ها دور باشد، نه کسی که سراسر وجود او را فقر و بیچارگی فرا گرفته است و به تعبیر امام علی علیهم السلام : اولش نطفه و آخرش مردار و در وسط هم حامل کثافات است، لذا امام می‌فرماید من تعجب می‌کنم که انسان با این حالش چگونه به خود اجازه می‌دهد که تکبّر کرده و بزرگ‌منشی اختیار کند : «عَجِبٌ لِابْنِ آدَمْ أَوْلَهُ نُطْفَةً، أَخِرُهُ جِيْفَةً وَ هُوَ قَاتِمٌ يَيْنِهِمَا وَ عَاءَ لِلْغَائِطِ ثُمَّ يَتَكَبَّرُ^۱».

علل و عوامل تکبّر

امور متعددی ممکن است باعث تکبّر و فخرفروشی انسان گردد.^۲

۱ علم : علم و دانش بسیار که همراه با تهذیب نفس نباشد، ممکن است باعث کبر و غرور گشته و انسان خود را برتر از دیگران بداند.

۲ عبادت : گاهی عبادتی که انسان می‌کند، سبب تکبّر او می‌گردد، یعنی ممکن است انسان که خود را درحال عبادت و اطاعت دیده و دیگران را درحال معصیت، همین باعث کبر و غرور او گردد و خود را برتر بشمارد.

۳ نسب : انسان‌ها ممکن است با نگاه به گذشته خود بیینند که اجداد آنان از نظر قدرت، ثروت، حکومت، علم، سیاست و امثال اینها برتر بوده و در عصر خود معروف بوده‌اند، ولی دیگران از چنین اجدادی محروم بوده‌اند و همین باعث تکبّر آنان گردد.

قوت و شجاعت، جمال و زیبایی، مال و ثروت، سلطنت و حکومت، و فامیل و عشیره و مریدان و طرفداران بسیار، از دیگر عوامل تکبّر هستند.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۲۴

۲. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۹۶

نتایج و آثار تکبیر

۱ انسانی که خود را برتر از دیگران می‌داند، به صورت طبیعی از تحصیل علم و دانش باز می‌ماند و همیشه در جهل خواهد بود، و از نظر زندگی دنیاگی نیز چون حاضر نیست با دیگری مشورت کند، چه بسا این تک روی در زندگی، و زیر بار حرف دیگران نرفتن، باعث زیان‌های بسیار گردد و حتی گاهی حکومت و خاندان خود را هم از دست بدهد.

۲ تکبیر، باعث خواری و ذلت انسان در نظر خدا و خلق می‌شود. پیامبر خدا^{علیه السلام} فرمود:

«مَنْ يَسْتَكِبِرْ يَضْعُهُ اللَّهُ۝».

«کسی که تکبیر بورزد، خداوند او را خوار می‌کند.»

۳ امام صادق^{علیه السلام} فرموده‌اند:

«اهل کبر و غرور در قیامت به صورت مورچه در صحرای قیامت ظاهر می‌شوند که زیر دست و پای مردم قرار می‌گیرند تا هنگامی که مردم از حساب فارغ شوند.»^۱

۴ متکبرین اهل جهنم و عذاب‌اند و خدا آنان را با صورت به جهنم می‌اندازد. چنان‌که امام صادق^{علیه السلام} فرمود:

«الْكَبِيرُ رِدَاءُ اللَّهِ فَتَنَ نَازَعَ اللَّهَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ أَكْبَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ.»^۲

«کبریایی و بزرگ‌منشی، پوشش حضرت حق است، پس هر کس بر سر چیزی

از آن با خدا کشمکش کند خداوند او را با صورت به آتش می‌اندازد.»

راه‌های علاج تکبیر

علمای علم اخلاق، راه‌هایی را برای علاج این مرض روحی بیان کرده‌اند:

۱ انسان درباره خود بیندیشد و ببیند که از کجا آمده و سرانجام کارش به کجا منتهی می‌شود. ابتدای کارش نطفه‌ای گندیده بود و منتهای امرش نیز پس از خروج روح از جسد،

۱. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۳۱

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۹

مرداری بدبو و متعفن است که اگر با سرعت در زیر خاک دفن نشود، پس از چندی آنچنان می‌گندد که حتی فرزندان او رغبت به دفن او نمی‌کنند و در حال حیات و زندگی دنیا نیز حامل کثافت بسیاری است که اگر از او دفع نشود مایه هلاکت اوست و وقتی هم دفع شود باعث نجاست او می‌شود و باید خود را به وسیله آب تطهیر نماید تا پاک گردد.

۲ در این نکته اندیشه کند که در تمام شئون زندگی، محتاج به امداد الهی است که اگر لحظه‌ای از طرف حضرت حق مدد نرسد و فیض الهی قطع شود، هلاک خواهد شد. از طرف دیگر عظمت و قدرت خداوند نظری افکنده و به عجز خود هم در همه زمینه‌ها بیاندیشد؛ آن‌گاه می‌فهمد که بزرگی و بزرگمنشی تنها از آن خدای بزرگ است نه او، که در تمام امور سرتاپای وجودش را ضعف و ناتوانی فرا گرفته است.

۳ سومین راه علاج این مرض این است که انسان به دنبال علل و عوامل این صفت برود و ببیند چه چیز او را وادار به تکبر نموده است :

انسان اگر از کثرت عبادتش تکبر پیدا کرده است، به خود بگوید : تو هرچه که عبادت کنی به پایه شیطان نمی‌رسی، زیرا او به تعبیر امام علی (ع) شش‌هزار سال خدا را عبادت کرد ولی به خاطر یک تکبر و غرور و حالت خودخواهی، همه آن عبادات را یکجا باطل کرد و مورد لعن حضرت حق قرار گرفت. پس انسان هرچند هم که عبادتش بسیار باشد، نباید مغدور گشته و خیال کند که به کمال نهایی خویش راه یافته است، بلکه باید بداند که انسان تا زنده است هدف تیر شیطان و نفس اماره است و در هرحال باید خود را ضعیف و محتاج به مدد و کمک حضرت حق ببیند.

و اگر به خاطر مالی که دارد و یا قدرت و سلطه‌ای که بر دیگران دارد، این حالت برای او پیدا شده است، به فکر ثروتمندان و قدرتمندان گذشته بیفتند که چه بسا افرادی که به مراتب قدرت و ثروتشان بیش از او بود، خداوند آنان را هلاک کرد و اثری از آنان در عالم باقی نمانده است، چنان‌که قرآن کریم هم همین نصیحت را به قارون کرد که آن قدر به خود نبال، و در برابر یغیبر خدا (موسى (ع)) مخالفت مکن، به قدرت و ثروت مغور مباش، که دیگران قبل از تو بودند و هلاک شدند و اثری از آنان نیست درحالی که قدرت و ثروتشان بیش از تو بود :

«أَوَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الظُّرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَّ أَكْثَرُ جَمِيعًا
وَ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ.١»

و اگر حالت تکبر به خاطر علمی که دارد برای او پیدا شده است، اولًا به خود بگوید که انسان با یک ضربه مغزی که در حادثه رانندگی برای او پیش می‌آید، ممکن است که همه علوم خود را یکجا فراموش کند و دیگر از علم و داشش در او خبری نباشد.

ثانیاً، علمی که در او عمل نبوده و همراه با تهذیب و تزکیه نفس نباشد، آن علم برای صاحبیش وبال است نه کمال، تا مایه غور و خودخواهی گردد. لذا قرآن می‌فرماید :

«مَثُلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثْلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ آسْفَارًا.٢»

معنی کسی که سینه خود را انبان علم قرار داده و به هر طرف می‌رود، علم بسیاری را حمل می‌کند، ولی آن علم همراه با ایمان و تهذیب نفس نبوده و از عمل خبری نیست. این انسان، همانند الاغی است که کتب علمی بسیاری را بر آن بار کرده و از جایی به جایی منتقل می‌کند ولی از آن کتب سودی نبرده است و طرفی نمی‌بندد.

و اگر تکبر او به خاطر آن است که از تزاد خاصی است و یا از خاندان صاحب قدرت، ثروت و یا علم است، باید بداند که روزی فرا می‌رسد همه این عناوین بی‌اثر می‌گردد و هر که را با نام او صدا می‌زنند و به پای میز محاکمه می‌کشند نه آنکه بگویند ای پسر فلان و یا بگویند ای نوه و ذریه فلان بیا؛ لذا وقتی امام علی بن الحسین علیه السلام برای عاقبت خود و ترس از خدا گریه می‌کرد، شخصی گفت : شما دیگر چرا این قدر آه و ناله می‌کنید؟ شما که از اولاد پیغمبرید دیگر چرا غصه دارید؟ امام در جواب او فرمود : مگر نخوانده‌ای آیه شریفه :

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ يَتَّبِعُهُمْ يَوْمَئِذٍ وَّ لَا يَتَسَاءَلُونَ.٣»

و یا آنکه رسول خدا علیه السلام به خوشاوندان خود از فرزندان عبدالطلب می‌فرمود : «با اعمالتان به سوی من بیایید نه با حسب و نسبitan، آنگاه که در صور دمیده شود (دیگر) هیچ نسبتی بیشتر نخواهد بود.»

۱. سوره قصص، ۸۷

۲. سوره جمده، ۵

۳. تفسیر نورالنقليين، ج ۳، ص ۵۶۳ و ۵۶۴

پرسش و پاسخ

۱ حضرت زهرا علیها السلام در خطبه فدکیه فرموده اند: «فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا لَكُم مِنَ الشَّرِكِ وَالصَّلَاةَ تَزْيِيْهَا لَكُمْ عَنِ الْكِبِيرِ»^۱ طبق این حدیث یکی دیگر از راههای مهم علاج تکبر را نام ببرید و توضیح دهید.

۲ با توجه به آیههای ۷۴ تا ۷۶ سوره مبارکه «ص»، چرا ابليس از درگاه الهی رانده شد؟

۱. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۵۸.



معلمان محترم، صاحب نظران، دانش آموزان عزیز و اولیای آنان می توانند
نظر اصلاحی خود را درباره مطالب این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران،
صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۴۸۷۴، گروه درسی مربوطه یا پیام نگار (Email)
ارسال نمایند.
دفتر تألیف کتاب های درسی عمومی و متوسطه نظری

